



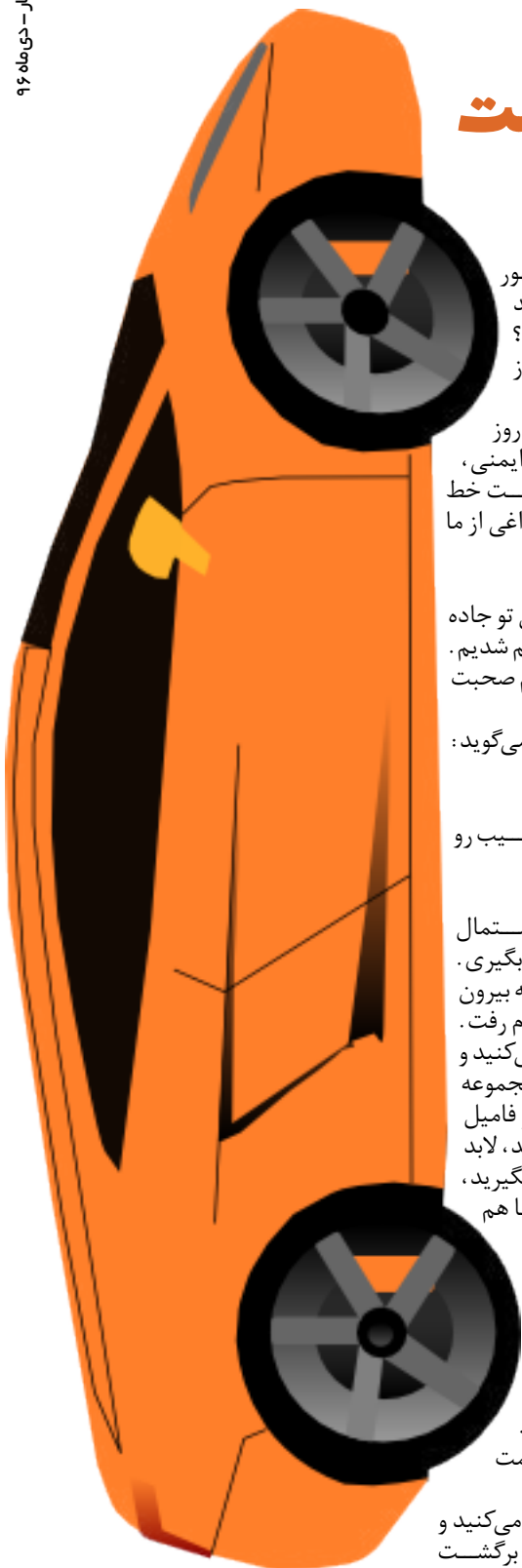
ویژه نامه فرهنگ کار /// ۴۸ صفحه  
دی ماه ۹۶ /// ۵۰۰۰ تومان

بیایید زین پس دلال شویم  
آیین نامه پیرایش متخصص در دانشگاهها

بیاییم بعضی از کارگران  
بی لایحه چپری خوب بچپری مرده است!



کارگران سرکارند!



## توهم بازاریابی یا بازاریابی توهمی؟!

# لامبورگینی بہتر است

محمد امین میمندیان

نت‌ورک مارکتینگ یکی از مشاغل تقریباً نوظهور است که طرف برای اینکه نگوید بی‌کارم، می‌گوید بازار یابم. این افراد در جواب حالت چطور؟ جواب می‌دهند: «اااااااا! دیگر مهم نیست امروز چک دارد، پدرش مرده، زلزله آمده یا هرچی. بازار یابی اصولاً از آنجا شروع می‌شود که یک روز گوشتان زنگ می‌خورد و برخلاف تجربه و اصول ایمنی، شماره ناشناس را جواب می‌دهید، فوراً فردی پشت خط می‌گوید: بی‌معرفت معلوم هست کجایی سراغی از ما نمی‌گیری؟

+ ببخشید شما؟

-مارو نمیشناسی دیگه؟! خشیارم بابا. پیارسال تو جاده شمال ازت سبقت گرفتم، یه لحظه چشم تو چشم شدیم. حالا عصری میام دنبالت میریم دفتر با هم صحبت میکنیم.

بعد شما می روی دفتر و آنجا یک آدم شیک می گوید:  
سلام. لامبورگینی، چه رنگی دوست داری؟

+ سفید یخچالی

-اون تموم شده ولی بڑھست. حالا این سیب رو میبینی؟ سال دیگه دوتاش رو میخوری؟  
+دوتا سب؟

- نه مهندس، لامبورگینی. فقط کافیه دستمال کاغذی‌های شرکت ما رو بفروشی و زیر مجموعه بگیري. کلی حرف دیگر هم میزنند که از در دفتر که بیرون آمدید می‌گویید گور بابای دنیا، پولدار شدم رفت. بعد می‌روید از اهل خانه و رفقا پول قرض می‌کنید و جنس می‌خرید. بعدش بچه‌های محل را زیر مجموعه خودتان می‌کنید و بعد از عمری، طوری در فامیل صله رحم به جامی آروید که بقیه فکر می‌کنند، لابد سلطان پیشرفته دارید و می‌خواهید حلالیت بگیرید، درحالی که قراست بهشان جنس بفروشید. آنها هم می‌پرسند: یه جعبه دستمال چقدر؟

+ اینا ۳۰۰ برگ دولاست. هر لا ۵۰۰ تومن.

- چه خبره؟

+ببینید، دستمالای موجود در بازار از پسماند پوشک بچه تولید میشه و در دراز مدت باعث میشه ایدز بگیرین. ولی این دستمالا خارجی هستن. جنس مرغوبی داره و دوکاره هم هست. یعنی بایه ورش میتونی فین کنی و با سمت دیگه اش اشکات رو پاک کنی.

خلاصه یک چندماهی در همین عوالم سیر می‌کنید و کم‌کم که طلبکارها سر رسیدن و چک‌هایتان که برگشت خورد، در بازداشتگاه این حال و هوای پولداری از سرتان می‌افتد و به آغوش اجتماع برمی‌گردید. درد هم ندارد. اگر چه تا سالها جایش می‌ماند.



## ویژه نامہ

### ہشتین جشنوارہی عمار

## راه‌های ارتباط با ما

وبسایت : [rahrahtanz.ir](http://rahrahtanz.ir)

ایمیل: [info@rahrahtanz.ir](mailto:info@rahrahtanz.ir)

نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان ۱۶  
آذر، روبه روی خیابان پورسینا پلاک ۶۰  
تلفن: ۰۲۱۸۸۹۶۰۴۷۷

تلگرام:

@tanzym

@rahrahtanz

@nimkatetanz

@vatanz\_ir

@chasb\_e\_zakhm

آپارات: rahrahmedia

تویتر: @tanzym\_channel

اینستاگرام: @rahrahtanz

تحریر یه نثر

سرديير

محمد رضا شهبازی

## تحریر

## مهدی پیرهادی

بیر شعر

## زهرا فرقانی

## تحریر یہ شعر

ملیحه رجایی - زهرا فرقانی - یاسر پناهی فکور - مصطفی صاحبی - زهرا آراسته نیا - مینا گودرزی - ناهید رفیعی - امیر معظمی گودرزی - مهدی کبیری - محمدرضا شکیبایی زارع - امین شفیعی - طاهره ابزاری هریس حسن یآوری

## گرافیک و تصویر سازی

محمدحسین بناکاران - کامران یاری - سیدمحمدجواد طاهری - سیدمهدی موسوی - فاطمه سادات رضوی  
علوی - ابوالفضل سلیمانی - فاطمه قلی پور - ریحانه سلطانی - داودافرازی - زهرا طاهری - فاطمه سادات  
مرتضوی - علیرضا رشیدی - مریم کمالی





داود افرازی

## کارگر

ملیحه رجایی

حال من این روزها از حال هر کس بهتر است  
بنده یک شاهم که دنیا پیش پایم نوکر است

تا که می آیم به کوچه، با ادای احترام  
می کنند از شش جهت اهل محل بر من سلام

تازه از هر سو به من لطفی وزیران می کنند  
دست و پای بنده را هی بوسه باران می کنند

خواستند از من همه با خواهش و با التماس  
بالاخص با آن زبان خاصش آقای خاص

که تو را اصلا چه به تولید و کار و اکتساب؟  
تو برو در خانه ات بنشین و کشک را بساب

چونکه باید زحمت دنیا بیفتد پای چین  
تا به آنجا که در آید کلهم بابای چین

الغرض تولید منگوله که در شأن تو نیست  
سنگ پا و میخ و زنگوله که در شأن تو نیست

چند وقتی می شود بیچاره چین حمال ماست  
هر چه در چین می شود تولید کلا مال ماست

خرج ما هم بابت اینها که اصلا خرج نیست  
هیچ کاری جان من در مملکت بی ارج، نیست

پس شما یک چند وقتی از جهات معنوی  
کیف و حالت را بکن تا اطلاع ثانوی.

بنده هم با توپ پر پاشیدم از جای خودم  
منتها قبلش به آنها حرف زیبایی زدم

گفتم اکنون که رفاه و رونق از بازار توست  
ارتقای صادرات غیر نفتی کار توست

فی المثل اکنون به جای آنکه هی کرکر کنید  
این وزیران و مدیران را کمی صادر کنید



## فرهنگ لغات کار در ایران

نامبر جوادی

کار خوب: به شغلی با ساعت کاری کم و حقوق بالا، که پشت میز نشینی و منشی و آبدارچی از ملزومات آن است، شغل خوب می گویند.

بیکار: به کسی که دنبال شغل خوب و میز خوب و منشی خوب و آبدارچی خوب و حقوق خوب می گردد بیکار می گویند.

کم کاری: تیز بازی، کاری که فقط از آدم های زیر و زرنک برمی آید.

پخمه: کسی که توانایی و استعداد کم کاری را ندارد.

بهره وری: شیب؟ بام؟  
پنجشنبه: روزی که در آن کار را به شنبه حواله می دهند.

تعطیلات: قبله آمال، روزی که از خیلی قبل تر در تقویم علامت زده می شود، زمان سفر به شمال و جوج زدن.

مدرک: سندی برای تن به کار ندادن، سندی که حقانیت صاحبش برای تصاحب میز خوب، منشی خوب، آبدارچی خوب را اثبات می کند.  
تولید: کارسخت و پر ریسک که دو برابر واردات زحمت دارد و نصف آن سود ندارد.

کارگر: شغلی بی کلاس با حقوق و مزایای پایین، باعث آبرو ریزی و مایه سرافکندگی!

قاچاقچی: فردی با کلاس که عینک دودی می زند و در اجتماع از احترام بالایی برخوردار است.

کارآفرین: کسی که اگر شمع اقتصادی بالایی داشت می رفت توی کار واردات یا قاچاق!



علی سلیمانی

چه شد که به رستم نوشدارو ندادند؟

## چنین است رسم سرای درشت...



کامران یاری

محمد رضا رضایی

این که از رستم چیزی بپرسد یک پرسشنامه بیست صفحه ای به او داد تا پر کند و خودش مشغول پست گذاشتن در کانالش شد.

نزدیک ظهر پرسشنامه تمام شد و رستم آن را تحویل مسئول مجوزها داد ولی مسئول مجوزها گفت که وقت نهار است و تا بعد از نهار پرسشنامه پیش خود رستم بماند. رستم هرچه منتظر ماند مسئول صدور مجوز نیامد. رستم که نگران سهراب بود، بلند شد و به سمت اتاق نهار و استراحت رفت و تا در را باز کرد دید مسئول صدور مجوز با چند نفر دیگر مشغول بازی منچ هستند، رستم عصبانی شد و نعره ای زد.

مسئول صدور مجوز عصبانی شد و با صدایی بلندتر به رستم خاطر نشان کرد که لیسانس صدور مجوز دارد و حالا که اینطور است تا دو ماه بعد هم کار رستم را راه نمی اندازد. رستم که دید چاره ای ندارد از مسئول معذرت خواهی کرد و مسئول هم بعد از کلی غر زدن راضی شد کار رستم را راه بیندازد.

بعد از این که مجوز صادر شد رستم آن را به دبیرخانه برد تا شماره بخورد. اما مسئول دبیرخانه گفت که آخر وقت است و فردا هم بین تعطیلین است و رستم باید شنبه بیاید. در همین بین به رستم خبر دادند که سهراب مرده است. رستم که دیگر چیزی برای از دست دادن نداشت، با گریزش کله تک تک کارمندان آن اداره را پوکاند و اینطور شد که امروزه دیگر اداره نوشدارو و دار و دوا وجود ندارد.

پس از این که رستم، شکم سهراب را از هشت نقطه پاره کرد و فهمید که این مادر مرده پسر خودش است، نزد کیکاووس رفت تا از او برای پسرش نوشدارو بگیرد. کیکاووس از آن بچه زنگها بود و می دانست که اگر سهراب خوب شود، فردا یا پس فردا برایش شاخ بازی در آورده و موی دماغش می شود. از طرفی رویش نمی شد به رستم جواب منفی بدهد. پس تصمیم گرفت کار رستم را حواله بدهد به روال اداری.

پس به او گفت: درست است که دولت دست من است، ولی قانون برای همه یکسان است و بدون مجوز اداره کل مدیریت نوشدارو و دار و دوا، نمی توانم به تو نوشدارو بدهم. برو به این اداره و بگو کیکاووس سلام رساند، تا کارت زودتر راه بیفتد.

رستم سوار بر رخس به تاخت حرکت کرد تا راس ساعت هشت و نیم صبح خودش را به اداره برساند و تا قبل از ظهر مجوزش را بگیرد. اما وقتی به اداره رسید به در بسته خورد. ساعت، نه شد کسی نیامد، نه و نیم شد کسی نیامد، ده شد و باز هم کسی نیامد. حوصله رستم حسابی سر رفته بود، پس به شکار گورخر پرداخت. بعد از این که صد و پنجاه تا گورخر شکار کرد تازه چند نفر قابلمه به دست با سرویس اداره رسیدند.

در اداره باز شد و رستم وارد شد و سراغ اتاق صدور مجوز را گرفت. بعد از کلی زیر و رو کردن اداره بالاخره اتاق صدور مجوز پیدا شد و رستم پیش مسئول مجوزها رفت. مسئول که خمیازه می کشید، بدون





## شرکت تناردیه و پسران

بهزاد توفیق‌فر

ژاور، نگاهی به تابلوی سردر اتاق هیئت مدیره کرد و با اکراه وارد شد. بعد از آنکه خودش را در رودخانه سن پرت کرد، این اولین خروجش از خانه بود. بالای میز بزرگ جلسه، ژان والژان نشسته بود و دورتادور میز، اعضای هیئت مدیره شرکت دوغ و دوشاب، دست به شکم، ژاور را نگاه می‌کردند. قیافه دوتایشان برایش خیلی آشنا بود. ژان والژان از او خواست که عضویت هیئت مدیره را بپذیرد، تا با توجه به توانایی‌هایی که در او سراغ دارد و سوابق درخشانش، بتوانند طرحی نو دراندازند. اما ژاور دیگر حوصله کار شبانه‌روزی و استرس را نداشت. ژان والژان هم پیشنهاد کرد که خود را فردا به یک شرکت دیگر معرفی کند.

وقتی وارد اتاق جلسات شرکت کودآوران تمیز شد، کمی تعجب کرد، این بار همان خانمی که به نظر ژاور آشنا آمده بود، بالای میز جلسه نشسته بود و ژان والژان و بقیه دورتادور میز بودند! رییس هیئت مدیره خودش را خانم هوگو داخل پراتنز، تناردیه معرفی کرد. ژاور ناگهان یادش آمد که زن را کجا دیده است! و مردی که فکر می‌کرد می‌شناسدش، آقای تناردیه بود. خانم هوگو یا همان تناردیه، پیشنهاد دیروز ژان والژان را دوباره مطرح کرد و ژان والژان ادامه داد: آقای ژاور! این پست انطورها که به نظر تان می‌آید، نیست. اما ژاور دیگر حوصله کار شبانه‌روزی و استرس را نداشت. خانم تناردیه پیشنهاد کرد دوشنبه آینده به شرکت تناردیه و پسران سری بزند. ژاور، در حالیکه با یادآوری نام مسافر خانه تناردیه، به یادکوزت افتاده بود، وارد شرکت تناردیه و پسران

شد. به خودش یادآوری کرد که از سرنوشت کوزت خبری بگیرد. در اتاق جلسات هیئت مدیره، که بزرگتر از دوشرکت قبلی بود، دختر جوانی بالای میز جلسه نشسته بود و بازهم ژان والژان، تناردیه‌ها و قیافه‌هایی کم و بیش آشنا دور میز نشسته بودند و این بار همه نگاه‌ها به سوی دختر جوان بالای میز بود. دختری که رنگی از آشنایی در چهره او، ذهن ژاور را درگیر کرده بود...

دختر جوان رییس هیئت مدیره، با سرفه‌ای نرم شروع کرد و گفت که شرکت تناردیه و پسران، در کار مونتاژ بخار روی ماشین بخار، تراش روشور حمام و واردات تیله سه‌پر از خارج است. وقتی حرفش تمام شد ژاور با احتیاط پرسید: من شما را جایی ندیده‌ام؟ خانم تناردیه پیش‌دستی کرد و جواب داد: اوه! چطور او را نشناختی؟! او کوزت است دیگر... آقای تناردیه در حالی که دستهایش را به هم می‌مالید ادامه داد: از وقتی مسافر خانه تناردیه ورشکست شد، هر سه به نوتردام آمدم و عضو هیئت مدیره شدیم. البته با کمک شهردار مادلن. ژان والژان با اخم او را نگاه کرد و گفت: آقای ژان والژان... آقای تناردیه!

حالا صبح سه شنبه است و ژاور با خشنودی روی تختش نشسته و صبحانه می‌خورد. او عضو سه هیئت مدیره، بازرس اصلی دو شرکت و بازرس علی‌البدل سه شرکت دیگر است. همزمان قرار است امروز عصر با نخست‌وزیر درباره پست ریاست سازمان جلوگیری از ورشکستگی کارخانه‌ها، ملاقات کند. ساعت روی دیوار، یازده زنگ می‌زند و ژاور با لبخند، لقمه مربا را درون دهانش می‌گذارد.



داود افرازی

کار کردن به سان یک گلابیاتور

## نگاهی به سیر کاری ایرانیان از دیرباز تا بعدها!

شادی عسکری

تا کنون کسی به کارمندی که به نماز خانه رفته دسترسی پیدا نکرده است!

با توجه به گسترش فضای مجازی در آینده‌ای نه چندان دور شاهد آن خواهیم بود که هر کاری در دنیای واقعی برای ایرانیان عار بوده و آنان نه تنها توانایی حمل وزن بدن خود را ندارند بلکه محدوده‌ی دیدشان به صفحه‌ی گوشی در فوکوس و سقف در فولو در حالت درازکش خلاصه می‌شود! همچنین طی دویست سال آینده کلیه مجالس خواستگاری از طریق اسکایپ برگزار شده و مهمترین معیار ازدواج برای دختران کار نکردن پسران خارج از خانه خواهد بود!

از آنجا که منبع درآمد خرید و فروش لایک، بازدیدکننده، ممبر و یا لایک کردن، بازدید کردن و یا عضو شدن خواهد شد لذا پیج‌ها، کانال‌ها، سایت‌ها و وبلاگ‌ها از دارایی‌های منقول و غیر منقول افراد محسوب شده و پیش‌بینی می‌شود که مهریه‌ی خانم‌ها سه‌دنگ از پیج یا کانالی که داماد دارد و یا در آینده تاسیس خواهد کرد بصورت عدالمطالبه باشد!

مدیریت گروه‌هایی با بیش از صد عضو و اداره‌ی کانال‌ها و پیج‌های متعدد از مهمترین مشاغل و کارهایی از قبیل بالا بردن لایک و بازدید پست‌ها از کارهای دم‌دستی و کاذب محسوب خواهند شد! در پایان امیدواریم که این سیر به زندگی نباتی افراد و نیز محو شدن مفهومی به نام «کار» و یا «کار کردن» منجر نشود و البته جای بسی خوشحالی دارد که ربات‌ها خواهند بود تا ما بعدها با کمبود نیروی کار مواجه نشویم!

در گذشته دیدیم که نه تنها کار برای ایرانیان عار نبود بلکه آنان مثل یک گلابیاتور تا آخرین نفس و تا آخرین قطره‌ی عرق جبین خود برای کسب روزی حلال خانواده کار و تلاش می‌کردند! بارها دیده می‌شد که خواستگاران قبل از ورود به خانه‌ی دختران دم بخت می‌بایست دست‌های خود را از زیر در نشان میدادند و چنانچه تعداد پینه‌های دست ناشی از کار زیاد خواستگار مورد نظر، حد نصاب لازم را کسب نمی‌کرد، وی اجازه‌ی ورود به خانه را نداشت!

مشاغلی همچون کارمندی و مدیریت لوس بودن و آهنگری، پنبه زنی و شیشه‌گری از مشاغل اصیل و هنرمندانه به حساب می‌آمدند!

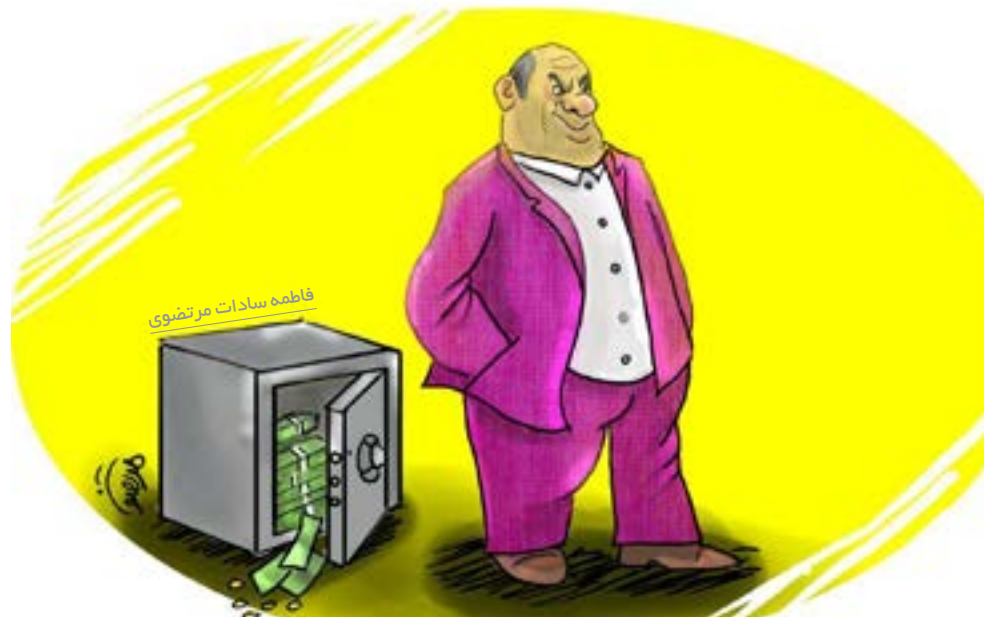
حال این روزها شاهد آن هستیم که فقط بعضی کارها برای ایرانیان عار نیست! مشاغلی که همگی یک ویژگی مشترک دارند! کار نکردن! یا در سختترین حالت ممکن کم کار کردن!

امروزه نه تنها نسل کارهایی مثل نفت‌فروشی، نمکی و لحاف دوزی منقرض شده بلکه جوانان مان دیگر توانایی حمل چیزی سنگین‌تر از گوشی و لپ‌تاب‌شان را هم ندارند! به طوری که دیده شده عده‌ای از کارمندان به دلیل کمر درد ناشی از حمل کیس کامپیوتر اتاقشان تا اتاق بغلی، مرخصی استعلاجی همراه با ماساژور اضافه دریافت کرده‌اند!

و نیز به تازگی دانشمندان کشف کرده‌اند خاصیتی همچون خاصیت مثلث برمودا در ناحیه میان نمازخانه‌ای ادارات وجود دارد که سبب قطع سیستم‌های مخابراتی و ناپدید شدن کارمندان پس از ورود به این ناحیه می‌شود، به گونه‌ای که







بیانیه جمعی از کارگران

## بگذارید ماهم زحمت بکشیم

مهدی پیرهادی

بیانیه زیر را جمعی از کارگران برای ما فرستاده‌اند. بیانیه‌ای که در آن از کارفرمایان و الطافشان صحبت کرده‌اند. البته چون پیدا کردن کار در وضعیت کنونی شاهکار است، از ما خواسته‌اند که نامی از آنها نبریم. بیانیه را با هم می‌خوانیم:

کارفرمایان و بزرگوارانی که یکی از ما مجبور است روزگار نزد شما سپری کند، سلام. لطفا هر چه سریعتر چند نفر از بین ما انتخاب کنید و انواع و اقسام آزمایشها را از آنها بگیرید، تا انسان بودنمان به شما ثابت شود. البته قبلش قول بدهید که پول آزمایشها را از حسابمان کم نمی‌کنید. این اصلی‌ترین خواسته ما از شما است. درست است که کارگر صدایمان می‌کنید اما، گونه خاصی نیستیم یا از سیاره دیگری نیامده‌ایم، متأسفانه توان محدودی داریم. ما زحمت‌کشان، یکی از برنامه‌های روزانه‌مان این است که انتظار اتمان را از شما کارفرمایان کم کنیم. ما هر روز و دور از چشم شما، در ساعت و دقیقه خاصی دست از کار می‌کشیم و در گوشه‌ای از انتظار اتمان کم می‌کنیم. شما هم مرد باشید و کمی فیتله انتظار اتمان را پایین بکشید. ما در همین بیانیه از شما معذرت می‌خواهیم که خدا ترس را در وجودمان قرار داده، انصافا انتظار اینکه ما آپشن ترس را نداشته باشیم، زیاده خواهی است و هیچ

خزنده و چرنده‌ای با آن کنار نمی‌آید. پس لطفا وقتی ما را در دل دستگاه رو به موت و انفجار خود می‌فرستید، آرام‌تر هل دهید چون اگر از دماغ‌مان خون بیاید، اسممان دست و پا چلفتی می‌شود و دستگاه خودتان می‌ترسد.

حتما به با مرام بودن ما پی برده‌اید. درست است که ما با احساس ترس‌مان گاهی شما را می‌رنجانیم اما، در عوض مرام هم داریم. در کنار این چیزها شاید باورش برایتان سخت باشد اما خانواده هم داریم! حتی اعضای خانواده‌هایمان خوراک و پوشاک و... می‌خواهند. جسارت نشود نه مثل خوراک و پوشاک خانواده شما. طحال‌مان تبخال بزند اگر مورد پسندهای شما را پسند کنیم. معذرت می‌خواهیم که زندگی‌مان را مرام خالی تامین نمی‌کند، ما به چیز دیگری هم نیاز داریم. بله منظورمان جنبه مادی ماجراست. چرا نگران پول‌های ما هستید و اصرار دارید که از دستمزد ما در حسابهای بانکی خودتان محافظت کنید؟! نگرانی‌تان به اندازه یک جایزه حقوق بشر می‌آرد اما همین که مدیریت جسم ما را تقبل کرده‌اید برای ما یک دنیا ارزش دارد. ما که به قول شما کار نمی‌کنیم، پس بگذارید، زحمت مالکیت پول‌مان را به دوش بکشیم تا این زحمت‌کشی که به نام‌مان بسته‌اید دروغ نباشد.

## زیر پوست شعر

ترگس داشادیان

مادر صبح‌ها  
پولها را به صورتش میزد  
و میرفت بیمارستان  
رژلب ده هزار  
خط چشم بیست هزار

ریمل  
لاک ناخن  
بیماران حالشان بهتر شد  
و  
او پرستار نمونه!

پدر اما در اعجاز صد و چهل هزار تومان یک جا نشسته  
و پوشک برادرش را عوض میکند



شاهرخ پایرامی

روز - داخلی - مراسم خواستگاری اول

پدر عروس: خب شغل آقا کاظم چی هست؟

پدر کاظم: کاظم آقا غلامتون، تو کار صدایشگی بازار هستن.

پدر عروس: یعنی فیلم‌های تبلیغاتی دوبله میکنن؟

پدر کاظم: نه! شاگرد دادن هستن! انشالله چند وقت دیگه واسه خودش اوستا میشه! کاظم جان بابا! یه داد براشون بزن ببینن!

کاظم با فریاد: حراج انواع لباس‌های زمستانه...

پدر عروس با عصبانیت: بسه آقا کر شد م!

کاظم با صدای نجواگونه: پونزده فروش همکارا فقط ۱۰ تومن!

پدر عروس با صدای بلند: دخترم نمی‌خواد چایی بریزی، آقا این چجور کاریه؟ من دختر دسته‌گلم رو به صاحبان مشاغل کاذب که دشمن اقتصاد مملکتن نمیدم...

کاظم: آخه...  
پدر عروس: آخه نداره یا شغلش رو عوض کن یا مورد خواستگاریت رو! سلامت...

روز - داخلی - مراسم خواستگاری دوم

پدر عروس: جنگ اول به از صلح آخر، شازده همین اول کاری بگو کار رو چکار کردی که الکی وقت و چای و میوه حروم نکنیم...

کاظم: اون کار رو ول کردم، الآن تو کارهای قضایی مشغولم.

پدر عروس: یعنی رستوران و اینها؟ کاظم: نه تو دادگاه خانواده کار میکنم.

پدر عروس: تو کدوم بخش؟ کاظم: بخش شاهد، تنوع شغلش هم خیلی خوبه، یه روز شاهد طلاقم، یه روز ازدواج، یه روز قتل.

پدر عروس: آقا شما خانواده ما رو مستخره کردین؟ (گل و شیرینی را پرتاب میکند)

کاظم: اعتراض دارم!

پدر عروس: برو بیرون ببینم واسه من وکیل بازی در میاره، شاهد قلابی!



کامران یاری

پونزده فروش همکارا فقط ۱۰ تومن!

## شغل کاظم!

روز - داخلی - مراسم خواستگاری سوم

کاظم: آقا من رفتم با اجازه تون لیست کامل مشاغل کاذب رو در آوردم، دیگه کار جدیدم جزو اونا نیست!

پدر عروس: خب بفرمایین چیکار قراره بکنین؟

کاظم: تو کار ساخت و ساز ساختمونم.

پدر عروس: بنی بنایی می‌کنی؟

کاظم: نه بیشتر نصبه.

پدر عروس: چی نصب می‌کنین؟

کاظم: سقف کاذب، دیوار کاذب.

پدر عروس دسته‌گل را بالا می‌برد که پرت کند کاظم میگوید: نزنین! نزنین!

پار تیشن و کناف نصب میکنم!

پدر عروس: خب از اول بگو...

دخترم... چایی رو بریز.

پدر کاظم: خب خداروشکر...

(صحبت‌ها عادی می‌شود و احوال پرسشی‌ها ادامه می‌یابد)

پدر کاظم: حاج آقا وضع بازار چطوره؟ ما دقیق نفهمیدیم بالاخره شغل شما چیه!

بازار یه تکونی خورده، من تو کار ارزم، دلالی، ببخشید واسطه‌گری دلار و یورو، یه آب باریکه‌ای هست، خداروشکر راضی‌ام.

پدر عروس در ادامه خطاب به کاظم: پسرم آگه قسمت بود و این وصلت سر گرفت خودم کمکمت می‌کنم که از کار این کاذب و ماذب‌ها بزنی بیرون، نگران نباش! یه شرکت دانش‌بنیان سراغ دارم که خیلی مودبانه مردم را در مورد بدهی‌هاشون ارشاد می‌کنه. با بیشتر بانک‌ها هم مستقیم کار می‌کنن...





سفرنامه‌ی دیپلم الدوله‌ی دانشجو

## فی فوائد الدانشگاه!

محمد کوره‌پز

در روزگار جوانی گذرم بر نظامیه‌ای افتاد و درک محضر چندین استاد تمام نمودم. پس حکایت آن بشنو:

- در مدخل نظامیه شیخی است به تدریس کتب علم‌الاقتصاد مشغول و یکایک مریدان به پاس آن. پرسیدم اینان به چه کارند؟ گفتند: چون خواهی که غول تورم بجایانی و صادرات و واردات کنی و حکایت رکود فهمی پس باید که جزوه نویسی و شیخ بدان گواهی دهد. گفتم اگر در ریاست سازمان فلان نشینم که این‌ها خودبه‌خود نیز حاصل آید! پس گواهی به چه کار آیدم؟ شیخ گفت: آن آب‌سردکن کنج دیوار را ببینی؟ گفتم بلی گفت: «هیچ شود که از آن نوشی؟» گفتم بلی گفت: چون خواهی که آب نوشی... گفتم: بیش مگو که دانستم. مدرک را بر لب کوزه نهم و آبش... گفت: شتاب ورزیدی و بر خاکی زدی! بدان که این گواهی را باید که در جیب نگاه داری و چون آب خوردی و پس دست به آبت افتاد آن را بکارگیری که بی‌مدرک تو را به مستراح سازمان فلان نیز راه نباشد!

- در نظامیه یکی دانشکده بود که آدمی را جز به کلاس بالا به آن ره ندهند. به حاجب گفتم: «اذن دخول چگونه باشد؟» گفت: «رتبه را به زیر هزار آری و طراحی اجزای شیکلی پاس نمایی و در «سالیبد ورک» شهره آفاق گردی و ترمودینامیک بر سر انگشت چرخانی و بعد از ملخ هواپیما تا افسار ماشین و از شیر مرغ تا جان آدمیزاد توانی طراحی‌دن». به شعف گفتم: «پس هر که اندرون آید چرخ اقتصاد مملکت نیز تکانی دهد؟» گفت: «اگر کارخانه‌ای، کارگاهی، سازمانی باشد که تحویل گیردت آری، وگرنه، اینهمه نیم‌جو نبرزد!»



ریحانه سلطانی

## کار زیاده

مصطفی صاحبی

امروزه روز کار زیاده چون توی آمار زیاده واقعا انگار زیاده! شغله که ریخته رو زمین

من که می‌رم کار کنم شمام برین کار کنین

اگه برام دعا کنین رئیس کله پا کنین به صندلی نگا کنین بگین بیابشین رو این!

من که می‌رم کار کنم شمام برین کار کنین

اونجا نشد مثل یه شیر دختر مظلوم وزیر وارد کنم لباس زیر می‌کن خوبه جنسای چین

من که می‌رم کار کنم شمام برین کار کنین

تولید داخل چی چیه؟ فیلما همه خارجیه تا کره‌ای، ژاپنیه تا که جومونگه و اوشین

من که می‌رم کار کنم شمام برین کار کنین

من که تو عشقش اسیرم حتی توی پی‌وی می‌رم کار بکنم، زن می‌گیرم بچه بیارم دو سه جین

من که می‌رم کار کنم شمام برین کار کنین

حرفا ز دین اما چه سود وعده‌ها از یاد می‌ره زود کاش دیگه بیکاری نبود بسه دیگه پاشین برین

من که می‌رم کار کنم شمام برین کار کنین



رد پای مصاحبه شغلی در داستان خسرو و فرهاد

## صنعت و شغل شهر شما چیست؟!

محمدرضا شکیبایی زارع

بحث مصاحبه‌های شغلی نه تنها در زمان ما بلکه طبق بررسی‌ها، در زمان خسرو و فرهاد هم بوده و زمانی که فرهاد می‌خواسته برای کوه‌کنی استخدام شود، خسرو مصاحبه مفصلی انجام می‌دهد که همراه با تفسیرش را در زیر می‌خوانیم:

نخستین بار گفتش کز کجائی گفت از دار ملک آشنائی خسرو در اولین قدم، سراغ اصلیت فرهاد را می‌گیرد که اهل کجاست؟ و فرهاد در جوابی رسا خود را آشنا و فامیل خسرو اعلام می‌کند. در اینجا دیگر استخدام فرهاد قطعی است و اگر مصاحبه ادامه دارد برای شک نکردن بقیه مصاحبه کنندگان بوده است.

بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند بگفت انده خرنند و جان فروشند خسرو که خوب در نقشش فرو رفته بود، در سوالی جدی می‌پرسد که صنعت و شغل شهر شما چیست؟ فرهاد با علم به قبولی و تنها برای پاچه‌خواری یک چیز در حد همین «همه هزینه‌هام برای تو» می‌گوید و اذعان دارد که جانش را هم برای کار می‌دهد.

بگفتا جان فروشی در ادب نیست بگفت از عشق‌بازان این عجب نیست خسرو برای اینکه فرهاد را امتحان کند به او می‌گوید که نباید برای کار جان دهد، اما فرهاد یک دستی نمی‌خورد و اذعان دارد که باید جانش را برای کارش بدهد. این حد عشق و علاقه به کار از آن زمان بوده به قدری که دانشمندان پس از بررسی‌های لازم علاقه ایرانی‌ها به کارشان را خیلی زیاد توصیف کردند. چیزی حدود صد تا صد و پنجاه درصد. بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک بگفت آنکه که باشم خفته در خاک خسرو در اقدامی

عجیب از زمان احتمالی بازنشستگی فرهاد سوال می‌پرسد که فرهاد، با پاسخ خود خیال همه را راحت می‌کند و می‌گوید که من حالا حالاها بازنشسته نخواهم شد و می‌خواهم تا آخر عمر خدمت کنم و به بازنشستگی اعتقادی ندارم.

در ادامه خسرو می‌گوید که اگر کسی به جای تو این کار را به دست آورد چه؟ بگفتا گر کسیش آرد فرا چنگ بگفت آهن خورد و خود بود سنگ که همینطور که دیدید فرهاد در جوابش می‌گوید که با آهن و سنگ و این چیزها او را می‌زنم. نمیدانم شاید در زمان فرهاد اینا هم، مانند الان رکود وجود داشته و رقابت سالم بر سر به دست آوردن شغل بالا بوده است. شاید...

خسرو آخرین تلاش خود را برای عادی جلوه دادن مصاحبه می‌کند: بگفت آسوده شو که این کار خام است بگفت آسودگی بر من حرام است

که فرهاد با جواب خود باز هم سر بلند بیرون می‌آید از این سوال.

چو عاجز گشت خسرو در جوابش نیامد بیش پرسیدن صوابش

به یاران گفت کز خاکی و آبی ندیدم کس بدین حاضر جوابی

در آخر خسرو نفس عمیقی کشیده و از اینکه کسی نفهمید که مصاحبه‌الکی بود، خوشحال می‌شود و با افتخار از حاضر جوابی فرهاد تعریف می‌کند. در پایان، فرهاد به خوبی و خوشی کار می‌کند. در ادامه داستان، شیرین به عنوان منشی خسرو استخدام می‌شود و بقیه داستان را هم که خودتان بهتر می‌دانید.



داود افرازی







پدیده امنیت شغلی از آفرینش تا ۲۰۲۱ میلادی

## امنیت شغلی یا از زیر کار در رفتن...

سحر فتحی

برداشت ذهنی انسان‌ها از تصویر یکسان بود این روش هم مشکلات خاص خودش را داشت. بطور مثال: کارفرما یک غار می‌کشید که شخصی جلوی ورودی غار ایستاده و جهت ورود و خروج را مشخص نمی‌کرد... و همین امر برای اخراج کارگر در هر زمانی کافی بود.

با پیشرفت تمدن و اختراع خط دیگر بهانه‌ای برای از زیر کار در رفتن نبود و امنیت شغلی نسبی برقرار شد، انسان هم دیگر سر عقل آمده بود و دست از شکار، خوردن و خوابیدن برداشته بود و شلوار راسته می‌پوشید تا جایی که کار کردن زبانه‌زد ادبیات کهن ایرانی شد و شاعرها هم چقدر شعر که نگفتند: بطور مثال - برو کار میکنن نگو چیست کار... (در مصرع دوم اختلاف نظر بسیار است و برخی از شاعران زیرزمینی خیلی رگ منظورشان را به مخاطب رسانده اند)

از جنگ جهانی دوم به بعد با شعار همه با هم برابرند، اما بعضی از بعضی برابرترند - توافقات کاری رنگ دیگری به خود گرفت - و همین کافی بود تا جوانان قدر کار را بدانند و دیگر هی بهانه امنیت شغلی نداشته باشند.

در دوران خیلی بعدتر که الان ما هم داریم این دوران را درک می‌کنیم با افزایش جمعیت، تعداد بیکارها آنقدر زیاد بود که طبیعتاً امنیت شغلی به همه نمی‌رسید و همین بهانه دوباره‌ای بود برای از زیر کار در رفتن که دیگر از دست شاعران هم کاری بر نمی‌آمد.

برخی از مورخان معتقدند این رویه تا پایان سال ۲۰۲۱ میلادی نیز ادامه خواهد داشت.

### DEAD LUXURY

## "یک لاکچری خوب، لاکچری مرده است"

فاطمه سادات محمودیان

سوزان، ناراحت و غمگین روی نیمکت راهروی بیمارستان نشسته بود. با یسارآوری به موقع رسیدن آمبولانس و از دست دادن بهترین فرصت برای گرفتن یک سلفی لاکچری از صورت خون‌آلود سیاوش، قطرات اشک روی گونه‌اش دوید و صدای هق‌هق گریه‌اش فضای سرد و نیمه تاریک بیمارستان را پر کرد. مهتابی‌ها انگار با صدای هق‌هق گریه او همراه شده بودند و با هق اول، خاموش و با هق دوم، روشن می‌شدند. سوزان در میان سیلاب اشک، دستش را داخل کیف‌اش کرد و گوشی موبایل‌اش را بیرون آورد. چشم‌های وحشی و شهلایش که حالا لبریز از اشک شده بود را به صفحه‌اپل‌اش دوخت؛ دست‌چپش را زیر چانه‌اش گذاشت، لحظه‌ای مکث کرد و عکسی زیبا و گیرا از خود گرفت.

اینستاگرام را باز کرد و عکس را شیر کرد. زیر عکس نوشت: من و ریممل اوریفلیم‌ام همین الان یهویی... بدون ریختگی، حتی با چشمانی ابری... #ی‌لاو‌یو #روژینال #یمل #بیمارستان #سیاوش‌ام (شکلک گریه) با یادآوری نام سیاوش باز هم هق‌هق‌اش بلند شد. این بار مهتابی‌ها با هق اول، روشن و با هق دوم خاموش شدند.

صدای بحث سوزان در راهرو پیچیده بود. سوزان، بی‌پناه و غمگین رو به دکتر کرد: شما حتما خودتون بچه دارین... آگه بچه خودتونم بود اینطوری رفتار می‌کردین؟

دکتر کلافه و عصبی جواب داد: بله خانوم... بچه خودمم باشه همین کارو می‌کنم چون ما داریم زمان رو از دست می‌دیم و باید زودتر عمل کنیم.

سوزان: never...never... نمی‌ذارم با آبروی من اینطوری بازی کنین. این کار شما اصلاً لاکچری نیست. سوزان گریه‌کنان شروع به دودیدن در سالن بیمارستان کرد. مهتابی‌ها بی‌قرارتر از قبل چشمک زدند. پیچر بیمارستان سوت‌هایی کشید که با صدای قدم‌های تند و بی‌مهابای سوزان همراه شده و همنوا با صدای هندل زدن‌های پیپای اوستا مراد، باغبان بیمارستان، برای روشن کردن موتورش، سمفونی دوم بتهوون از آخر به اول را تداعی کرد. سوزان در میان این هم‌آوایی به سمت حیاط رفت؛ گوشی‌اش را دوباره بیرون آورد و لایو گرفت: hello every body... (با هق‌هق ادامه داد) اینجا بیمارستانه و همونطور که می‌بینین اوریفلیم هنوز با پر جاس و کرم پودر اورال‌ام رد ننداخته... آره عزیزم گریه کردم... i am so sad... سیاوش من داره با مرگ مبارزه می‌کنه. اون وقت اون دکتر چپ می‌خواد پروتز ایرانی واسه‌اش کار بذاره... اما من نمی‌ذارم... آگه ایرونی هستی



با تگ نه به جنس ایرانی با من همراه شو... حاضر نیستم آپروم رو به خطر بندازم... چی؟ سیاوش کیه؟... خب معلومه... Siavash is my husband... من دیگه باید برم هاپی رو از مهد بیارم... بوس به همه تون...

سوزان، مشکی پوش از هیوندای دودی‌اش پیاده شد. دستکش چرم زارا را از کیف لویی ویتون‌اش درآورد و به دست کرد. قلاده‌هایی را در دستش محکم کرد و به سمت سنگ قبر سفید دو تنی که دور تا دورش گلکاری شده بود رفت و کنار آن ایستاد. قطرات اشک از زیر عینک باربری به روی گونه‌اش غلطید. هاپی را در آغوش کشید و گفت: می‌بینی هاپی؟ باز من موندم و تو... سیاوش هم رفت... جاش خالیه... هنوز مبل کارتل‌اش همونجوری دست نخورده کنار پنجره‌س... همون پنجره نحس ایرانی که ازش پرت شد پایین... آگه گدا بازی در نمی‌آورد و پنجره آلمانی کار گذاشته بود اینطوری نمی‌شد... داشتیم با مبل جدیدش سلفی می‌گرفتیم... بی‌کلاس لمین، نشسته بود روی مبل و جلوی مارکش رو گرفته بود... بهش گفتم پشت مبل، کنار پنجره وایسه تا مارکش معلوم شه... چمیدونستم پشت مبل جاکمه و وقتی بهش گفتم برو اونورتر تا مارک آباژور دیده بشه، پرت شه پایین؟... البته با اینکه فقط پاهاش تو عکس افتاد اما ۷k لایک داشت و حداقل پاهای آویزونش به یه دردی خورد... من همیشه بهترین‌ها رو براش خواستم... اما عرضه نداشت دو ماه زنده نمونه تا پروتز از آلمان بیاد... (سوزان دوباره گریست)... سهم من هم از این زندگی شده سنگ قبر خریدن واسه این سه تا مرد بی‌لیاقت (سوزان به دو قبر کناری که یکی، یک تنی و دیگری، یک و نیم تنی بودند نگاه کرد)... باز حداقل این یکی لایک خورش بهتر بود... منم به جبرانش واسه‌اش از این سنگ قبر چینی‌ها خریدم که شب تا صبح براش قرآن رو با لهجه نیتو اسپیکر آمریکایی بخونه... هاپی! i am so tired... باید برم به مدی تیشن‌ام برسم... تو هم دیگه بیا پایین و خودت راه بیا... be carefull honey.

سوزان از جا بلند شد و به سمت ماشین رفت. ریموت ماشین را از فاصله ده متری چند بار زد تا مطمئن شود همه متوجه ماشین او شده‌اند. به گردش حرکت ملایمی داد و سوار ماشین شد. سی دی آلبوم جدید ادل را داخل پلیر گذاشت. ماشین سوزان به نرمی شروع به حرکت کرد و سوزان به سمت آینده‌ای روشن راند.





مشاغل مصوب فرهنگستان کار

## بیایید زین پس دلال شویم!

ناصر جوادی

با توجه به تغییراتی که در فرهنگ کار به وجود آمده، و بی‌نیازی جامعه به مشاغل تولیدی و ضرورت ترویج فرهنگ راحت طلبی و مصرف گرایی، فرهنگستان کار اقدام به جایگزینی برخی از مشاغل به درد نخور قدیمی که با این هدف در تعارض هستند؛ با مشاغل نو ظهور کرده که در ادامه ذکر می‌شود:

۱. با توجه به سهولت واردات و فراوانی خنزر پنزهای چینی و دکوری جات وارداتی، دیگر نیازی به ادامه کار فخارها و سفالگرها نیست. پس بیایید زین پس به جای شغل فخاری به واردات روی بیاوریم.

۲. تجربه نشان داده بخش عمده‌ای از سود بازار میوه و تره بار نصیب دلال‌ها و واسطه‌ها می‌شود. پس بیایید زین پس به جای شغل پر زحمت باغداری دلالی پیشه کنیم.

۳. در شرایطی که خود نویسنده و ناشر و کتاب فروش هم هشت شان در گرو ۹ شان است، صحافی هم شد شغل؟ بیایید زین پس به جای صحافی به دیگر مشاغل فرهنگی مشغول شویم. مثلاً شغل داد زنی.

۴. وقتی کارخانه جات عظیم صنعتی در خارج از کشور مشغول فعالیت در صنعت چرم هستند، چه کاری است که کارگاه‌های کوچک و بی‌کلاس دباغی و سراجی همچنان مشغول کار باشند؟ بیایید زین پس این کارها را هم ول کرده و در شرکت بیز محصولات پنبه ریز را بفروشیم!

۵. دیگر آن زمان گذشته که اگر خانمی خواست در اقتصاد خانواده نقش داشته باشد یک دار قالی برپا کند و قالی ببافد یا خیاطی کند، زین پس زنان خانه دار فقط باید سالن آرایش و زیبایی راه بیندازند و در افق ۱۴۰۰ به هدف هر بانوی ایرانی مدیر یک سالن زیبایی برسیم.

ابوالفضل سلیمانی



کسب افتخار توسط کارآفرین ایرانی

## زردگرام!

علی عموکاظمی

«پویا خزنه» ، کارآفرین ایرانی ، چندی پیش از سوی مجله «یلو پالیسی» (Yellow policy) در لیست ده مرد الهام بخش دنیا قرار گرفت. دلیل قرارگرفتن خزنه در این لیست، کارآفرینی و تولید ثروت، بدون سرمایه اولیه اعلام شده است. در ادامه به بررسی روند کسب ثروت توسط این کارآفرین ایرانی می‌پردازیم:

۱- تشکیل صفحات مجازی قلابی برای افراد مشهور  
روزی خزنه مشغول تماشای مصاحبه تلویزیونی یک بازیگر خانم بود. در حین مصاحبه، خانم بازیگر می‌گوید که مجرد است و خواستگار ندارد. خزنه به صفحه اینستاگرام بازیگر مراجعه می‌کند تا شانس خود را امتحان کند، اما متوجه می‌شود که هزاران نفر قبل از او این کار را انجام داده‌اند. افزایش دو برابری تعداد دنبال کنندگان صفحه خانم بازیگر، بدجوری فکر خزنه را به خود مشغول می‌کند.

خزنه تصمیم می‌گیرد که با ساخت یک صفحه جعلی به نام خانم بازیگر، دنبال کننده جذب کند. او پس از این کار و جذب تعداد زیادی دنبال کننده، صفحه را به یک مزون لباس عروس می‌فروشد و اولین درآمد اینترنتی خود را کسب می‌کند. خزنه این روند را برای تعداد زیادی از آدم‌های مشهور و جنجالی تکرار می‌کند و درآمد سرشاری از این طریق به جیب می‌زند.

۲- ساخت کلیپ طنز

خزنه تصمیم می‌گیرد که با کمک همکلاسی‌هایش، کلیپ‌های طنز فاخر بسازد و منتشر کند. برخی از عناوین این کلیپ‌ها به شرح زیر است:

- مقایسه تیپ دخترا در ترم اول با ترم آخر. هار هار هار  
- پسرا چه جوری از دخترا جزوه می‌گیرن؟ از خنده روده بر میشی  
- تفاوت کادوی روز زن با روز مرد. والاای پاشیدم از خنده!  
- واکنش دخترا وقتی با پراید و لامبورگینی میری دانشگاه. نبینی از دستت رفته!

خزنه با قرار دادن پست تبلیغاتی در بین این کلیپ‌ها، به درآمد چشمگیری دست پیدا می‌کند.

۳- فیلم گرفتن از خود

خزنه در این مرحله تصمیم می‌گیرد زندگی خصوصی پربار خود را با دنبال کنندگان صفحه‌اش به اشتراک بگذارد. او هر روز از خود فیلم می‌گیرد و حرکات موزون و ناموزون انجام می‌دهد، عکسهای صمیمی خود با دختر دایی‌ها و دخترخاله‌هایش را منتشر می‌کند و نظریه‌های سیاسی و فرهنگی ارائه می‌دهد. در نتیجه تعداد دنبال کنندگان صفحه او به صورت تصاعدی رشد می‌کند. او تعداد زیادی مرید پیدا می‌کند و صدها فن پیج برای وی ایجاد می‌شود. تعدادی از کامنتهای طرفداران وی، به شرح زیر است:

- وای عاشق تویم آقای خزنه. تو رو خدا از خودتون لایو بذارید  
- متأسفم واسه احمقایی که شما رو قضاوت میکنن. همش از حسودیشونه  
- ای کاش مسئولین ما هم مثل شما به فکر شادی مردم بودن  
- آقای خزنه شما هم به ارتش چند میلیاردری ری‌استارت ببیونید.

خزنه ایشیمبالا ایشیمبالا!

پویا خزنه با کسب درآمد فراوان از طریق تبلیغات و سرکار گذاشتن چندین هزار نفر از جوانان ایرانی، نشان داد که می‌تواند یک الگوی مناسب برای جوانان تن پروری که از بیکاری می‌نالند باشد.

علیرضا رشیدی



آیین‌نامه‌ی پرورش متخصص در دانشگاه‌ها

## تخصص برای اکثریت

محمدرسول نوروزی

تاریخ: ۶۹/۰۱/۶۰

شماره: ۶/۵۴۳۲۱

امکانات ندارند و دانشجویان جویای تخصص که اقلیت جامعه دانشجویی را تشکیل می‌دهند، از این ماده استثنا هستند.

ماده ۵- برای تخصص آموزی واحد و نمره در نظر گرفته نشود، تا دانشجویان با علاقه‌ی شخصی کار یاد بگیرند، چه معنی دارد، دانشگاه نمره بدهد تا دانشجو کار یاد بگیرد؟

ماده ۶- شرایط ارتباط دانشگاه با صنعت کشور فراهم آید.

تبصره ۲: همین مقدار که بعضی از اساتید از مدیران صنعتی باشند، کافی و قابل تقدیر است و از تلاش برای پیشرفت صنعت با کمک دانشگاه مگر در حد برگزاری همایش و سمینار خودداری شود.

تبصره ۳: این که دانشگاه با صنعت ارتباط دارد، به خودش مربوط است، دانشجو اگر خیلی به کسب تخصص علاقه دارد، خودش یک جایی برای کسب تجربه و تخصص پیدا کند.

ماده ۷- در راستای بروزرسانی امکانات متخصص پروری، آن دسته از آزمایشگاه‌ها و کارگاه‌ها که به دلیل نداشتن امکانات آزمایشگاهی با عکس و فیلم تدریس می‌شود، پروژکتورهای آن‌ها با LCD تعویض گردد.

تبصره ۴: توصیه می‌شود آن دسته از کلاس‌های آزمایشگاه که هنوز از روش قدیمی آزمایش برای تدریس درس استفاده می‌کنند، با عکس‌ها و فیلم‌های روز دنیا تدریس شود.

ماده ۸- این اساسنامه در ۸ ماده و ۴ تبصره به استناد دل خودمان در جلسه مورخ ۹۶/۰۹/۲۲ به تصویب رسید و از تاریخ ابلاغ معتبر است.

دکتر متخصص تخصص محور

معاون تخصصی وزارت علوم و تحقیقات بدون فناوری







پیش گویی های یک فالگیر

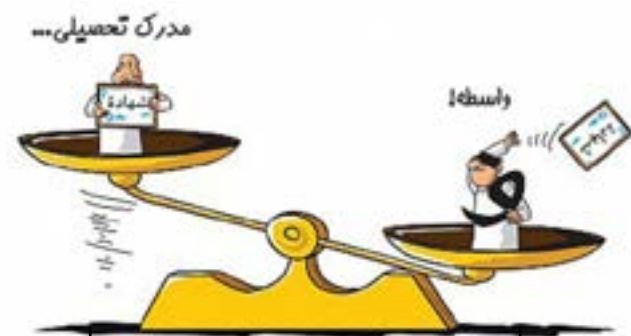
## خَلَه زَنکا

فاطمه  
سادات آزاده

بیا فالت بگیرم. بخت و اقبال ببینم. بیا تا بهت بگم چشم کیا دنبال. کدوم ور پریده مزاحم احوالت. ها دخترم! ای واما ر می بینی نشان پول زیاد مده، قرار به زودی بری یک جای دور... ای هفت و هشت ور چه کنار ازش بوی نو میه، سفر با طیاره یه از او طیار جدید که تازه وارد کردن. ای شلوغیای دور طیاره مگه خریدات زیاد، جنسای خوبی گیرت میاد. ای نوکا ر می بینی؟ دهن فامیلات، سفر صد مکن، دهن فامیل و مومان. هی مین نوک مکن تو کارات تا یک عیبی از خریدات پیدا کنن.

این جور آدمار همو اول از زندگی ات محوشان کن نذار بیان تو چن و چون زندگی ات؛ چشم کنیت. خانه که نو کردی میلالت بی روکش بذار تا بیسوزن. او روکشار از روی وسیله برقیات بردار تا خوب چشاشان برق بزن. از او سینما خانگی فیلم تولد قناری و گربه ت بخش کن. اینقده محو رزولوشن بشن که دهنشان کف کنه، این جوری راحت مینی از خودت دورشان کنی. بس که حسودن خله زَنکا.

او بر جای بالای کوه، یک واحد مخری خانه ات مبری اونجا. شوهرت گفت برم اونجا خانه بخرم نگی از دانشگاه به دور. برو همون جا او نوک بیشین از ای طایفه فضول راحت بری. دانشگاه مخی چکار خل دیونه. مدرک خواستی رفیقم مفروش بهت آدرس مدم برو بخر قاب کن بزن به دیوار خانت همه بفهمن که تو چه پر تلاش و پخته ای (بخشید نخبه ای) ها داشتم مگفتم او باقی مانده ای وامست خرج رخت و برت میره. وویی چقدر رخت قشنگ زنجیر گردنبندت بلند، نگینای انگشترات رنگ و وارنگ.



## ارثیه ی مدیران

زهرا فرقانی

«باید من بی حوصله را هم بپذیری»  
گفتی و پذیرفت تو را نیز، وزیری

بر صندلی نرم زدی تکیه و آنگاه  
تعديل نمودی همه را از سر سیری

بین فک و فامیل خود، هر میز که دیدی  
چون ارثیه دادی همه را این دم پیری

از منشی و آبدارچی و پیک و مشاور  
تا کارگرساده و مسئول دبیری

با مدرک ارشد به حضور تو رسیدم  
گفتم: «چه شود دست مرا نیز بگیری

بیکارم و شرمنده ی فرزند و عیالم»  
گفتی که به من چه که تو انقدر فقیری

ای آنکه نجومی ست رقم های حقوقت  
ماگشنه از آنیم که صدجا تو مدیری

اینست دعای من درمانده برایت  
یا بازنشسته بشوی یا که بمیری

سفر خیلی

قرار برات بیار باشه.

از خارج کالاهای لو سک مخری میاری از

فامیلات با همونا پذیرایی مکنی چشم چار تا فامیل که خوب کشوندی دنبال شان بعد بقیه ر به پنج برابر قیمت مفروشی یک عالمه هم سود مکنی مذارى تو جیبت تا باز به چند وقت بعدش بری از او قرتی خانم محله تان یه چند تا جنس ترکی بخری بذارى جای او لوازم لو سکا که باز نو پشه همه چیز!

دخترم پول خرد ندارم بهت پس بدم (نکبت تو خودت چى که باز فالت ای باشه!)

معرفی تیپ شخصیتی راحت طلب

## بهر تماشای جهان آمده ام

فاطمه سادات رضوی علوی

این تیپ افراد به گونه ای رفتار می کنند که انگار فقط برای یسر متولد شده اند عمدتاً نسبت به هر عُسری متواری اند.

طلایی ترین دوران زندگی خود را دوران جنینی می دانند (جا که مفت؛ غذا که جویده شده؛ وقت خوابم که حتی لازم نیست پاشم چراغ رو خاموش کنم کجا برم بهتر از اینجا!) و اگر یک درصد احتمال می دانند در دنیا قرار است انقدر نا-راحت - باشند (همانجا چنان گره کوری به بندناف میزدند که خلاص!) هر چند این افراد در دنیا هم عمدتاً با لگد پرانی به ارث رسیده از آن دوران کار خودشان را راه می اندازند. دوری از این افراد همواره به نفع شماست.

طبق آخرین بررسی ها ژن شان به بریتانیای کبیر برمی گردد به همین دلیل کنار این افراد در خوشبینانه ترین حالت احساس خود استرالیا پنداری می کنید. تکرار می کنم دوری از این افراد همواره به نفع شماست.

افراد این تیپ هیچ اعتقادی به - یا راهی خواهم یافت، یا راهی خواهم ساخت- ندارند، همیشه گزینه سومی در ذهنشان وجود دارد که بالاخره یک شهرداری پیدا می شود و یک اتوبان هم از وسط زندگی مارد می کند تا کارمان رونق بگیرد.

با تاسی از شعار -هرکسی را بهر کاری ساختند- سراغ کاری نمیروند چون معتقدند هنوز آن کاری که برای

## جیب نامه

مینا گودرزی



پُر از خالی شده جیب من زار  
رسیده وضع آن تا مرز هشدار

دوباره گشته جیب بنده، ای داد  
تهش سوراخ و اوضاعش اسفبار

نه پولی آمده تویش، نه رفته  
که دلخس هیچ و خرجش هیچ بسیار

سوپر استار ژانر بی نوایی ست  
دریغ از یک دو دانه، نخل و اسکار

و او را تا ابد بیخ گلویش  
تحمل میکند، بی چاره شلوار!



ابوالفضل سلیمانی



اینها ساخته شده باشد نیست. در شرایط اضطرار برای یافتن شغل اغلب قسمت -مدیریت کانال های خیلی کا ممبر- نیازمندی ها را رصد می کنند. همیشه حسرت این را دارند که چرا یک خانم مجرد با روابط عمومی بالا نیستند تا راحت تر کار پیدا کنند. بهترین خاطراتشان از دوران جنگ و ضربات سنگینی است که در کفش او کفن به پیکره دشمن زدند و با درایت چند میلیونی به اقتصاد کشورهای دوست و نه چندان همسایه کمک کردند.

برای آشنایی بیشتر با این افراد کافیسست بدانید اگر برای تیپ شخصیتی سخت کوش دنیا مزرعه است. دنیای این افراد ترجیحاً زمین چمن مصنوعی است که در مفیدترین حالت روی آن می دونند و تف می کنند.

در نهایت اگر می خواهید بدانید آیا در تیپ افراد راحت طلب هستید، به گزاره های زیر با بلی یا خیر پاسخ دهید:

۱) اگر زنگ آیفون یا تلفن بخورد فوراً بدنم مور مور می شود و یکهو به خواب میروم.

۲) تا گرفتن مدرک لیسانس جلوی شغل می نوشتم: دانشجو!

۳) متن بالا را کامل نخواندم و مستقیم آدمم سراغ گزینه ها.

اگر حداقل به یکی از گزینه های بالا پاسخ -بلی- دادید، بهتر است مجله را از پهنای در حلق خود فرو کنید.

شدم شرمنده ی جیبم که حتی  
ندارد دلخوشی هم، قد دو زار

ولی از بس نجیب و سر به زیر است  
چروکیده به دور از چشم اغیار

همه تقصیر دانشگاهمان است  
اگر از ناله ام امروز سرشار

من ساده گرفتم مدرکی را  
که شد جایش همانا جرز دیوار

دل را بیخودی صابون زدم هی  
که پیدا می شود یک شغل پر بار

ندیدم روی کار و دپرسم کرد؛  
غم کار و غم کار و غم کار...





در جمع دانشجویان رو به فارغ التحصیلی

## یه دانشگاهه ویه سردرش!

فرشته موسوی

این همه شور، این همه شمع و این همه امید به آینده رو فقط میشه تو جشن فارغ التحصیلی این جوونها دید. میریم بین این دانشجویها و باهاشون گپ میزنیم.

+ سلام، تبریک میگم، از این کلاه بوقی رو سرت معلومه که خیلی خوشحالی داری فارغ التحصیل میشی و میتونی به مردم کشور خدمت کنی. - سلام، این که کلاه بوقی نیست، مدیر گروه مون گفته باید ما طراحی صنعتیا با بقیه متفاوت باشیم، ما هم جای کلاه این سیناکلاه حاجی فیروز گذاشتیم.

+ خب؛ از اینکه فارغ التحصیل میشی چه حسی داری؟ - چه سؤالیه می پرسین آقای حسینی بای، معلومه که تو پوست خودم نمی گنجم.

+ بنده بای نیستم البته، از برنامه هات برای آینده بگو.

- عه؛ همیشه حسینی بای میومد که، شانس ما رو. ولش کن! اگه مامانم بتونه بابامو راضی کنه که برام یه ۲۰۶ بخره، جمعه شب با بچه های دانشگاه میریم دور دور که جمعمون حفظ بشه، راستی اون پسر بلوز نارنجیه شاگرد اولمونه برید باهاش مصاحبه کنید یکم بخندیم.

////

+ سلام، شنیدم شما شاگرد اول دانشکده اید، شما تو این مدت در چه زمینه هایی مهارت پیدا کردین؟ - سلام، شما هر سطحی بدید من با انتگرال مقدارش رو بدست میارم. معادله های شیونزده مجهولی رو با لاپلاس میتونم حل کنم. لیست مواد رو از سخت به

نرم و از نرم به سخت حفظم. میتونم یکی در میون و ضربدری ام اسماشونو بگم.

////

خب میریم سراغ یکی از والدین + پدر جان از این که فرزندتون داره فارغ التحصیل میشه چه حسی دارید؟ - دخترم اول دبیرستانه تازه. من مسئول سالنم، توروخدا زودتر جشن رو تموم کنید تا این بچه ها پروژکتور رو نکنن.

////

+ سلام دوست عزیز، رشته شما چیه و میخواین تو چه عرصه ای به جامعه خدمت کنید؟ - سلام مهندسی مکانیک خوندم. شاید برم تو کافی شاپ عموم کار کنم.

+ برای کار تأسیسات یا چی؟ - یا چی (هار هار هار...)، قراره قهوه سرو کنم با روکش قلبی. تو خوابگاه یاد گرفتم. البته تو خوابگاه اینم یاد گرفتم که چجوری با دود قلیون قلب بسازم ولی فعلا براش برنامه ای ندارم.

////

+ سلام خانم، شما رشته تون چی بوده و برنامه دارید تو چه زمینه ای فعالیت کنید؟

- مهندسی صنایع خوندم. حالا فعلا میخوام برم خارج، آخه خاله ام تو خارج تو کار مدلینگه، منم که جذابااا.

////

+ سلام دوست عزیز؛ از اینکه درستون تموم شده چه حسی دارید؟

- ببین من چهار ساله منتظر این لحظه ام. + که زودتر بتونی بری سرکار و به جامعه هات خدمت کنی؟

- نه داداش؛ اون استادمون که کت قهوه ای پوشیده اون جلو، دیدیش؟ میخوام جلو چشمش یه خط خوشگل بندازم رو ماشینش. ترم یک که بودم رندوم ۱۵ تامونو انداخت، ۱۵ تامونم پاس کرد. من جز اونایی بودم که پاس شد. میفهمی؟ پاس شدم. جلوی این بچه مچه ها ضایع شدیم رفت. خدایی زشت نیست با این هیکل درسی رو که این همه آدم افتادن پاس بشی؟

////

+ سلام خانم، از حس و حالتون برامون بگید. - سطح مسابقات خیلی بالا بود و تیم ما با اینکه هیچ امکاناتی نداشت خیلی خوب ظاهر شد. + منظورم هستون از فارغ التحصیلیه؟

- او! ببخشید، آخه میدونید تیم دانشکده ما تو مسابقات فوتسال پودمانی دانشگاه های منطقه ۶۰ مقام سوم رو کسب کرده و من خیلی خوشحالم. منم هنوز فارغ التحصیل نشدم چون همش پیگیر ورزش بودم و الان ۳۶ تا واحد دارم که پاس نشده. عه؛ ببخشید من باید برم، بچه ها دارن کلاهاشون رو میندازن هوا که با سردر دانشگاه عکس بگیریم.

بابای قهرمان ما

## پسر کوه ندارد نشان از پدر!

محمدعلی ارسطا

بابای ما یک قهرمان می باشد. ما دوست داریم وقتی بزرگ شدیم شبیه بابایمان بشویم زیرا، قهرمان بودن چیز خوبی می باشد. پدر بزرگمان هم همیشه به ما می گوید که پسرها باید اندازه یک کوه شبیه به بابایشان باشند و بعدش هم این شعر را می خواند: « پسر کوه ندارد نشان از پدر / تو بیگانه خوانش نخوانش پسر ».

بغل دستی مان، فرزند هم مثل ما می خواهد شبیه پدرش بشود. آخر پدر او هم قهرمان است. فرزند می گوید که می خواهد مثل بابایش کارگر بشود؛ چون کارگرها خیلی زحمت می کشند تا بتوانند پول کتاب و دفتر بچه شان را در بیاورند. ما نیز دوست داریم بابایمان کارگر باشد، اما او کارگری را دوست نمی دارد. چون می گوید که کارگری به بدن آدم آسیب می زند. او می گوید که پیشرفت های پزشکی حرف او را تایید می کنند وگرنه چه کسی از کار کردن بدش می آید؟ مادرمان هم همیشه با گفتن جمله ای، به جان عمه بابایمان قسم می خورد و حرف بابایمان را تایید می کند! ما از حرف مامان و بابایمان فهمیدیم که کارگری خیلی برای بدن مضر است و باید همیشه حواسمان به پیشرفت های پزشکی باشد.

آن یکی بغل دستی مان، یعنی کیوان نیز مثل ما و فرزند، دوست دارد شبیه بابایش بشود. کیوان می گوید که بابایش صبح ها قبل از اینکه او بیدار شود به سرکار می رود و شبها بعد از اینکه او می خوابد، می آید. کیوان خیلی کم بابایش را می بیند و همیشه دلش برای بابایش تنگ است. اما او می خواهد مثل بابایش راننده این تاکسی زردها بشود تا شبیه قهرمان ها باشد. ما این بار دلمان خواست که بابایمان

تاکسیران بشود تا ما هم از او یاد بگیریم و بعدا ها خودمان، راننده تاکسی بشویم اما بابایمان برای ما از پیشرفتهای روانشناسی می گوید که تاکسیرانی را تایید نمی کنند. او می گوید: «روانشناسا همش توصیه میکنند که پدرها تا میتونن خونه بمونن و -ها- کنن تا کانون خونادشون گرم بمونه و بیخ نزنه». بابای ما همیشه به وظیفه اش عمل می کند و مادرمان نیز دوباره همانطوری این را تایید می کند. ما این دفعه فهمیدیم که راننده تاکسی بودن، برای کانون خانواده آینده مان بد است.

ما هرچه شغل باباهای دوستانمان را به بابایمان می گوییم، می فهمیم که چقدر بابای ما عاقل است و حواسش به همه پیشرفتهای می باشد ولی مادرمان از این پیشرفتهای بدش می آید. او همیشه از بابایمان سوال می کند که این پیشرفتهای در زمینه بی پولی و بدبختی به نتیجه ای رسیده اند یا خیر؛ که بابایمان با کشیدن خمیازه ای جواب می دهد: « چمیدونم!» بعدش هم مادرمان سه باره حرف بابایمان را تایید می کند و از خدا می خواهد که مقدمات کفن و دفن پیشرفت ها را فراهم کند که باعث شده همیشه بابایمان، در قسمت «وَر» دل مادرمان بماند.

این بود انشای من!







## کارآفرین

ملیحه رجبی

شش هزار و ششصد و شصتاد و شش بار آفرین  
بر هر آنکه می‌شود این روزها کار آفرین  
آنکه دارد ایده‌های بکر در بال و پرش  
آنکه دارد کل عالم جور دیگر باورش

آنکه می‌خوانند او را یا مهندس یا دکی  
کل دنیا چون موتور گازی و او هم سوزوکی  
دائما در رفت و آمد بابت وامی کلان  
در پی ضامن زند هی رو به این هی رو به آن

عاقبت ضامن توافق می‌کند با ایش و پیف  
نسبت ضامن به او چون موگرینی با ظریف  
وام ناچیزش که عین لقمه فس فود بود  
از سر او شد بلند از نرخ‌های سود دود

پس پی سرمایه داران می‌رود تا کوه قاف  
البته با آب و تاب و پاچه خواری مضاف  
ایده‌اش چون تازه بوده مایه علافی است  
این برای پاسخ منفی دلیلی کافی است

او از این پاسخ ولی هی بی‌قراری می‌کند  
مثل چی بر ایده‌هایش پافشاری می‌کند  
می‌کند سرمایه دار آخر بر او لیچار بار  
البته یکبار نه بلکه حدود چار بار

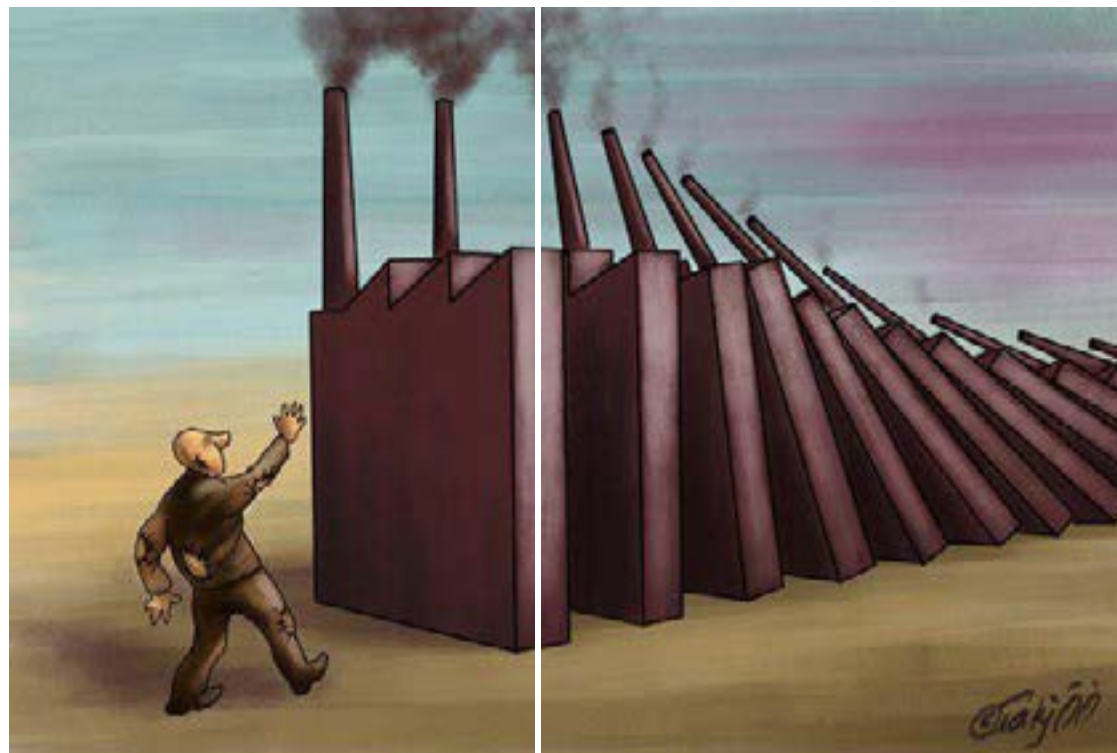
تا که یک سرمایه دار خارجی در انتها  
میرسد از راه و اکسپتش نماید، منتها-  
مثل برجامی که به ایران نداده نصف سبب  
از سوئیفت و ال سی و این چیزها شد بی‌نصیب

عاقبت سرمایه دار خارجی هم می‌پرد  
سودها را مثل خان با خود به خارج می‌برد  
او که از این سعی‌ها درمانده و بی‌بهره است  
الغرض در مملکت مثل گل خرزهره است

ناگهان مظلومه‌ای از قوم و خویشان وزیر  
ژن قشنگ و دست تنگ و بی‌صدا و سر به زیر  
شیک و پیک و صاف می‌گوید زکی به این دکی  
البته در بستر و در چارچوب گمرکی

می‌کند وارد همان اقلام را از آن طرف  
اینچنین کارآفرین ما بماند توی کف  
بس که افکارش نداده تا به اینجا برگ و بار  
جور دیگر ذهن او این بار می‌افتد به کار

می‌شود چون طاق این نخبه مشتاق طاق  
می‌رود تا که شود از برکت قاچاق چاق



### مسئله ریاضی

## آیا آبی گرم می‌شود؟!

محمد حسین علیان

س. ج- بعد از ده سال با وام ده میلیاردی‌اش  
برای تأسیس کارخانه تولید آبگرمکن،  
موافقت شده است. این رقم یک سوم پول  
تأسیس تولید کارخانه است ولی به هر جان  
کندنی کارخانه را تأسیس کرد. س. ج- برای  
هر بار خرید مواد اولیه، پانصد میلیون را به  
ب. ز- که وارد کننده مواد اولیه و با حفظ  
سمت واردکننده‌ی خود آبگرمکن است-  
میدهد تا او کالایش را به دوبرابر قیمت  
خریدش به او بفروشد.

با توجه به اطلاعات اگر سود سالانه ب. ز،  
خسارت سالیانه س. ج، و مالیات سالانه  
باشد؛ آنگاه مسائل زیر را حساب کنید.  
الف) س. ج- چقدر کارخانه‌اش کار کند  
میتواند قالیاق لاستیک بنز- ب. ز- را بخرد.  
ب) اگر س. ج- ده سال پیش به کار ب. ز-  
می‌پرداخت امروز چندتا از آن کارخانه‌ها  
می‌توانست بخرد.

ج) اگر ب. ز- صد ویلا در شمال داشته باشد  
چندتایش را با پول س. ج- به دست آورده  
است.

د) اگر مالیاتی که دولت از س. ج- می‌گیرد  
پانزده برابر ب. ز- باشد، میزان طرفداری

ب. ز- از دولت را حساب کنید.  
ه) بنابر نرخ تورم سالانه ۴۰٪  
، اگر س. ج- این وام را ده سال  
پیش می‌گرفت با آن چند کارخانه  
می‌توانست احداث کند.  
و) س. ج- چقدر باید وام بگیرد تا  
فقط ده سال پول مالیات کارخانه‌اش  
را بدهد.

ز) اگر قیمت کلیه ۲۰ میلیون، چشم  
۳۰ میلیون، گوش ۱۰ میلیون، هر یک  
از دندانها ۱ میلیون، قلب ۱۰۰ میلیون،  
هر کدام از دست و پا ۱۰ میلیون و هر  
یک از معده و اعضاء و احشام پنج  
مليون باشد و آقای س. ج- همراه با  
همسر و چهار فرزندش یک خانواده  
شش نفری را تشکیل دهد؛ حساب  
کنید تا چند سال میتواند کارخانه  
را سرپا نگه دارد. البته با احتساب  
اینکه یکی از بچه‌ها چشمش لوچ  
و یکی هم نارسایی کلیوی و دوتا از  
دندان‌های همسرش هم کشیده شده  
است.

ح) اگر کارخانه س. ج- به جای  
خصوصی، دولتی بود حساب کنید  
الان ب. ز- چه سمتی در آن داشت و  
س. ج- چه کار میکرد.

ط) اگر قیمت تمام شده یک  
آبگرمکن برای س. ج- دوبرابر قیمت  
آبگرمکن وارداتی (آن هم در مغازه و  
برای مصرف کننده) باشد، کلا حساب  
کنید که آیا از این آبگرمکن‌ها برای  
س. ج- آبی گرم می‌شود؟

ریحانه سلطانی





# کشکول رختخواب

بهزاد توفیق فر

پیش از آنکه نگاهی به باب کار از رخت سوم این کشکول ببنداریم باید گفت، کشکول رختخواب، توسط «قیلوله سگزی» گردآوری و اغلب به مباحثی چون تشویق و ترغیب مردم به کار و تلاش و دوری از مفت خواری و مفت خواهی پرداخته است و گفته اند که برای مردم غیر ایرانی آن را گردآورده ولو بَلغ ما بَلغ ...

کودکی گفته است:

تا توانم مکتبخانه را پیچانده و در طویله و آب انبار جای انداخته، آنچنان که پدر (قطعاً ... نومه) را بینم که هر روز از مزرعه گریخته و پشت انبار علوفه شناخته تا در کارش دو در ساخته و زر به تبلی فرا آورده.

ایضاً از ابوالکار هندی:

ای قاصد سرزمین دلدار، مردان را به جامه های گران شناسند، نه کار گران! آگاه باش آنگاه که به پول مفت رسی، زمین را بوسه ده و در تعاقبش مبالغه کن که بزرگان گفته اند:

دنیا و آخرت نیارزد به آنکه عمرت را به تلاش و کوشش سپری کنی تا آنگاه که گذاشتن و برداشتن کلاه می توانی خلاق را.

مؤلف به راه اداره سروده:

گر تو را خانه و گر ماشین است

آخر کار تو بیت کوبین است

ما جمله ی پول خود به جوی اندازیم

تا حوصله و توقع ما این است ...

نکته های پند آموز و امثال و حکم

چینی را گفتند: یک میلیارد و چندصد میلیون نفوس خویش را چگونه نان دهی در حالی که نه مازووت در چاه داری و نه زر در غار؟ گفت: سرمایه خویش را دو نیم دارم، نیمی در بانک گذارده، نزول بیست درصد گیرم و نیمی دیگر را به سر شاخه خویش سپرده ام تا پورسانت بستانم.

حکایات تاریخی، پادشاهان و غیره

کوروش را زخم بستر عارض شد، طبیب شماتت وی کرد. اشک در کاسه چرخاند و ناله زد: اگر یک - ده از آنکه سخنان مرا دست به دست می کنید، غبار از کویر بر می داشتید، آن لباسی از گندم داشت و شما لباسی از زر!

از شاعری ناشناس است:

چون نداری توان و دانش و هوش  
قمیز «کار من چنین و چنان»، بفروش  
تا به تن جان بود در آور ادا  
روزها خسته باش و شب بیهوش

در بیان احوال اقوام:

در تاریخ علافی آمده: جابلسا را مردمی بود به غایت علاف، که پیراهن بالابرده تا محاذی ناف، بدن ها نازک کرده چون کناف و دائم خوابیده زیر لحاف؛ در مکتوبات و گفتار، بر کار و تلاش جان دهنده اما در مقابله با عَمَل، به لطایف الحیل در رَوَنده.

حکیم طوسی بر ایشان گذر کرد و گفت:

پدر را چو ربط است با پول شر

آقا زاده خوانش، نخوانش پسر

هر آنکس که بگریزد از کار کرد

تقویر تو ای چرخ شاسی بلند



## نیازمندیها

رسول شاکرین

شرکت آلازادگان رانت گستر،

جهت گرفتن وام کلان، به چند عدد گردن کلفت با نفوذ بالا نیازمند است.

در کمتر از یک سال سلبریتی شوید.

**پول از شما، حاشیه از ما**

(شرکت حاشیه سازان فن گستر)

بنز دوست داری؟

این طرف رو میبینی الان بنز داره؟

میخواهی تو هم مثل اون بنز داشته باشی؟

**هیچ کاری نداره!!!**

فقط بیا و پرزنت شو و تو هم تا سال دیگه بنز بخر

به یک عدد فرد شاغل جهت کار در شغل دوم

**نیازمندیم**

(با بیمه و مزایا و حقوق اداره کار)

بی مایه فطیره forwarded from



با 199 هزار و 800 تومن چیکار میشه کرد؟! 🤔

به ظاهر هیچی آما...

میشه تو آزمون آبیاری صنایع غذایی، دام و طیور شرکت کنی و سوادت رو محک بزنی!

کانالی با معرفی روزانه بیش از 100 آزمون استخدامی معتبر و تضمینی

فالو شده توسط شخص استیو جابز 🍏

بدوووو 🐘

<http://telegram.me/joinchat/osKoliZatiofagHaTmoNEy/2++/>

111.4K 9:26 PM

forwarded from \*بیکار میگردیم\*



مژده به کوین ها و کینگ های مجازی 🎉🎉

درآمد عالی با کمترین ساعت کاری + بیمه تخت خواب

آینده ات رو لم داده پساز. 🍌

کانال ما باشد. پول باشد. صفا باشد. تو نباشی؟! 🤔

[http://telegram.me/joinchat/aLa7\\_biaRSHakH/mAjazI/2](http://telegram.me/joinchat/aLa7_biaRSHakH/mAjazI/2)

28.2K 2:02 PM

من به درختم forwarded from



سبزه سبزم شاخه دارم...

من مدیری استوارم!

شما هم میتوانید یک درخت باشید!

با عضویت در کانال ما میتونید با بازاریابی شبکه ای

در عرض یک ماه کلی سود کنید و کلی آدم رو بذارید

سرکار! 😊

راز درخت شدن از ما... دو شبه پولدار شدن از شما

<http://telegram.me/joinchat/11Nov2016wHitEpaLace/daN&Eleph/2>

106.7K 5:08 PM

forwarded from حواشی تو، او حتی صمه!



راز کمک بانو یاتگوم به مردم زلزله زده کرمانشاه!

آیا میدانتستید این خانم بازیگر اصلانای ایرانیه؟؟؟ 🤔

بانو یاتگوم درباره دیدارش با وزیر گفت: وقتی به ایرانی

میبینم از خود بیخود میشم و یادم میره باید قوانین

اون کشور رو ...

ادامه تو لینک زیر بندو بیا 🇮🇷🇮🇷

[http://telegram.me/joinchat/JAvaheriIn\\_SeFAraT/Bilghanun/2](http://telegram.me/joinchat/JAvaheriIn_SeFAraT/Bilghanun/2)

138.4K 6:57 PM

ادامه نوی لینک زیر

**بدوووو**

فاطمه سادات رضوی علوی





## مناجات کاری

سید مهدی طیار  
خدا یا! خودروهای تک سرنشین رو پرسر نشین کن و جماعت چندشغله رو تک شغله بفرما خدا یا! به کاری کن چندشغله ها شلخته درو کنن به بقیه هم برسه؛ وگرنه بی زحمت دروشون کن خدا یا! اونیه که کار نداره، هر کاری می کنه که کار پیدا کنه. اونیه که کار داره، همه جوهره از زیر کار درمی ره. بار الها! اشکال کارمون کجاست؟

## روزمرگی

علیرضا تائبی پور  
من خودم به شخصه روزی ۸ ساعت تو اداره کار می کنم. صبح رو با به اتک جانانه به مفر معاون اداره شروع می کنم. بعد از اون روز را با لایک کردن و قلب گذاشتن زیر پست رئیس و خانواده محترمش به میانه میرسونم. خب دیگه باید خستگی در کنم و آماده بشم برای ناهار. بعد از اون وقت شکوندن رکورد همکارا تو بازی های تلگرامه. البته همیشه حواسم هست که کمتر از پسر رئیس بشم. دیگه همه میدونن ساعت آخر انرژی برای کار مفید خیلی کمه پس بهتره سایت های خبری و بگردم. آخر کار هم با همه خداحافظی میکنم و محکم به سمت ترافیک و آلودگی همیشگی قدم بر میدارم.



فاطمه سادات رضوی علوی



فاطمه سادات رضوی علوی



## گذراز عشق

زهرآ آراسته نیا

می گردم و می گردم دائم پی تو ای کار  
آنقدر که هستم چون سانتریفیوژ دوار

من عاشق خوابم لیک محتاج کمی پولم  
از عشق گذشتم تا با پول کنم دیدار

افسوس، تو می رفتی از این ور و من آن ور  
دنبال تو سرچیدم هی توی اپ دیوار

نه رنگ و بر و رویی نه آپشن «پرروی»  
پس من به کدام اطوار منشی بشوم سالار؟

ای کاش ژن خوبی در خلقت من می بود  
یا دخت وزیری بود در طالع من بیدار

هی کوزه ی من پر شد از مدرک دانشگاه  
نه اینکه چنان بعضی با مدرک مورد دار!

ای وای من انگاری ابیات سیاسی شد  
ای بوووق به تو ای نقد! دست از سر من بردار!







زندگینامه یک استعداد تلف شده

## جدی جدی الکی شد

افشار جابری

اسمش را پدر بزرگ شیمی دانش برایش انتخاب کرد. «هلینا کرباسفر» (H.Li.Na.K.Rb.Cs.Fr) در سال نمی دانم چند در خانواده‌ای متأسفانه به شدت تحصیل کرده به دنیا آمد. او از همان بچه‌گی تحت تأثیر تعلیم و تربیت خانواده‌اش، به علم و دانش و اینجور چیزها علاقه‌مند شد. کرباسفر اولین بار در پنج سالگی وقتی خاله‌بازی می‌کرد، به اصرار مادرش به شغل شریف پزشکی روی آورد و دکتر شد. اما بعد از گذشت چند سال، پدرش مهارت فوق العاده‌ای او را در خاک‌بازی دید و قسم خورد که بچه‌ش باید مهندس بشود.

شاید بزرگ‌ترین چالش زندگی کرباسفر، در انتهای سال اول دبیرستان (اون موقع که هفتم نداشتیم) بود، وقتی که می‌بایست انتخاب رشته کند. علاقه‌ی پدر کرباسفر به رشته‌ی ریاضی فیزیک بود و علاقه‌ی مادر او به رشته‌ی تجربی. خان‌دایی البته ادبیات دوست داشت و انسانی را توصیه می‌کرد. از طرفی خان عمو هم عشق فلسفه بود. این شد که خان عمو و خان‌دایی با هم ائتلافی محکم تشکیل دادند و هلینا کرباسفر پا به رشته‌ی انسانی گذاشت. این وسط نظر تنها کسی که پرسیده نشد، نظر خود کرباسفر بود که تا به امروز به عنوان معمایی حل نشده است (بدن پدر بزرگ کرباسفر سال‌ها پیش تبدیل به عناصر خاکی شده بود و الا حرف او شرط بود و لازم‌الاجرا). این که کنکور چه شد و چطور گذشت را خودتان بروید بخوانید، نقدا بدانید کرباسفر آب پاکی را روی دست همه ریخت و در دانشگاهی نه چندان معتبر در رشته‌ی کارگردانی (چقد باکلاس) پذیرفته شد.

هلینا کرباسفر خیلی زود فهمید هیچ استعدادی در رشته‌ی کارگردانی ندارد. در واقع او فهمید که اصلاً به درس خواندن هیچ علاقه‌ای ندارد. از طرفی حتی خواستگار هم نداشت که به این بهانه که به او بگوید «قصداً ادامه‌ی



تحصیل دارم» بی‌روا ادامه‌ی تحصیل بدهد. پس تصمیم گرفت ادامه‌ی تحصیل ندهد و ترک تحصیل کند. اولین واکنش خانواده‌ی کرباسفر به ترک تحصیل دخترشان این بود که او را شش‌بار از ارث محروم کردند. اما وقتی دیدند چاره‌ای نیست حاضر شدند یک اتاق را از خانه‌شان برای خوابیدن به هلینا بدهند! هلینا کرباسفر ماه‌ها در افسردگی به سر می‌برد و احساس بی‌خاصیت بودن می‌کرد. اما سرانجام تصمیم خودش را گرفت و آشپز شد.

هلینا در حال حاضر در یکی از بزرگ‌ترین و بهترین رستوران‌های ایران مشغول ظرف شستن است. او ازدواج کرده است و یک بچه هم دارد. هلینا معتقد است پسرش قطعاً در آینده، اگر دکتر مهندس نشود، بهترین سر آشپز ایران می‌شود.

### نیازمندیها

شاهرخ بایرامی

#### استخدام کولبر

جهت احوال افکار عمومی  
حقوق ثابت + حق تیر  
پا ۵ سال سابقه در حمل پنهال ساده

سازمان مبارزه با قاچاق کالا

#### نوبت گیر دکتر

ساعت کاری تا ۲۰ بوق سک  
حقوق وزارت کاری  
مسقط به پیش پرداخت  
چته بدنی بزرگ

راحت بیمار گستر غرب

کلیه خدمات وزن کشی، فال، آدامس و ادویه با نصب در محل

علاقه مند به عقد قرار داد با مهندهای کودک

دوره آموزش تکدی گری مقدماتی رایگان

جهت رزرو دوره های پیش رفته تماس بگیرید

کاملاً مردم نهاد

گ د ا (گروه درآمدی اکبر)

رسول شاکرین

شنبه

به اداره رفتم، دیدم میز را عوض کرده‌اند. گفتم برای چه؟ گفتند خانم هم‌ریشیان مدیر بخش شما شده و گفته‌اند که شما مجرد هستید و نباید میز شما در نزدیکی میز ایشان باشد! گفتم: خب چالش زاده هم مجرد است و میزش آنجاست! گفتند که خانم هم‌ریشیان گفته باید برای تعادل اداره یک میز مجرد آن‌جا باشد! حرفی نزد، قبول کردم!

یکشنبه

دوباره به اداره رفتم، دیدم میز سر جای اولش است، خوشحال شدم و رفتم سر میز بنشینم که یکهو صدای خانم هم‌ریشیان لرزه بر اندامم انداخت: «امروز که تعطیله شما اینجا چه کار می‌کنید؟!»: گفتم: چرا خب تعطیله؟ گفتند: هوا آلودست! بعدش گفتند: «منم امروز اومدم کارای عقب موندم رو انجام بدم، ضمناً میز شما اینجا نیست اونطرفه، آخه شما مجردید! حرفی نزد، از اداره بیرون زدم و به خوابم ادامه دادم.

دوشنبه

باز هم به اداره رفتم، مدیر داشت برای همه صحبت می‌کرد. گفت: «چقدر شما تنبلید! یه کم از خانم هم‌ریشیان یاد بگیرید، نصف شماسه، دیروز خطر گوگرد و سرب و هوای آلوده رو به جون خریده و اومده اینجا کارای عقب مونده رو انجام بده!» بعد هم نگاهی به من کرد و ادامه داد: «حالا کاری نداریم یه سری نادون از روی حماقت خودشون اومدن اینجا و با کار نکردن مزاحم کار کردن خانم هم‌ریشیان شدن!» و با یک نگاه به خانم هم‌ریشیان اینطوری صحبت‌هاشو پایان داد که: «شما ببخشید خانم هم‌ریشیان، این بیشعورا عقلشون نمی‌رسه!» حرفی نزد، بدون سر و صدا رفتم پشت میز و به کارم ادامه دادم.

روایت هفتگی یک کارمند مفلوک!

## ماجرای مدیر بخش!

سه‌شنبه

به اداره که رفتم، دیدم که باز میز را عوض کرده‌اند و کس دیگری هم سر میز چالش زاده نشسته است. گفتم: این همه اتفاق چطوری با هم جفت و جور شده‌اند؟ گفتند: جناب نشسته بر پشت میز چالش زاده، برادرزاده خانم هم‌ریشیان هستند، چالش زاده هم دیگر نمی‌آید! تازه شما هم میزتان سر جای اولش رفته، نگران نباشید! خوشحال شدم، با تمام وجود و علاقه برای اولین بار به کارم ادامه دادم.

چهارشنبه

ای لعنت به کسی که ساعت هشت صبح را باب کرد! باز هم به اداره رفتم، خانم هم‌ریشیان با یک خانم متشخص کنار هم نشسته بودند و مرتب من را به هم نشان می‌دادند، خوشحالم! فکر کنم خبرهای خوبی در راه است و قرار است اتفاقات زیبایی بیفتد.

پنجشنبه

به اداره که رفتم، همان خانم متشخص پشت میز من نشسته بود. کنارش نشستم و در مورد همه چیز صحبت کردیم، وقتی به نتیجه رسیدیم، مسئول کارگزینی اداره آمد و گفت: «هر وقت بلبل زبونی‌ها تموم شدن، پاشو بیا تسویه حساب کنیم! آب سری انگار روی سرم ریختند! گفتم چرا؟ گفتند: ایشون خواهر زاده خانوم هم‌ریشیان هستن! شما خوب کار نمی‌کنید! ایشون بهتر از شما می‌تونن کار کنن! خوش اومدید!

جمعه

در خانه نشسته‌ام و خوشحالم که فردا قرار نیست به اداره بروم. از فردا هر وقت دلم خواست سوار پراید پدرم می‌شوم و خط شوش - تجریش مسافر کشی می‌کنم! خدا کند فقط مسئول خط خانم هم‌ریشیان نباشد!



ابوالفضل سلیمانی





فاطمه سادات مرتضوی

## نامه باغداران فلان آبادی

ناصر جوادی

بسمی تعالی

ریاست محترم اداره جهاد کشاورزی شهرستان فلان آباد

موضوع: خسارت وارده به باغداران شهرستان فلان آباد در

اثر سرمازدگی

با سلام و احترام:

به استحضار می‌رساند باتوجه به برودت ناگهانی هوا در فروردین گذشته و سرمازدگی ۹۰ درصدی محصولات باغی شهرستان، ما اهالی روستاهای تابعه این شهرستان که از نظر اقتصادی کاملاً به کشاورزی و باغداری وابسته هستیم را دچار نگرانی کرده و از جنابعالی درخواست داریم نسبت به رفع این نگرانی‌ها اقدامات لازم را مبذول نمایید.

امضا: جمعی از باغداران خسارت دیده

بسمه تعالی

باغداران محترم فلان آبادی علیک سلام

ضمن عرض خدا قوت به شما و بوسیدن دست‌های پینه بسته‌تان و کارهایی از این دست! چرا از باغ‌های‌تان در مقابل سرما مراقبت نکردید؟

اما اینجانب حسب وظیفه، و داشتن دغدغه حمایت از شما قشر زحمت‌کش با دستگاه‌های مرتبط نامه نگاری‌های لازم را مبذول نمودم که نتایج آن را به استحضارتان می‌رسانم:

۱- در جهت پیشگیری از وقوع اتفاقات این چنینی با اداره هواشناسی شهرستان نشست‌ی برگزار شد و لینک کانال این اداره اخذ شد که در پیوست همین نامه تقدیم می‌شود لطفاً بلافاصله بعد از رویت عضو شوید!

۲- وزیر محترم جهاد کشاورزی در نشست‌ی با مدیران عامل بانکهای خصوصی و دولتی وضعیت پیش آمده برای شما و کشاورزان چند شهر دیگر را شرح داده که در نتیجه بانکها قول اعطای تسهیلات خارج از نوبت با سود ۲۱ درصد و فقط و فقط با سه ضامن را داده‌اند.

۳- هماهنگی‌های لازم بین وزارت بازرگانی، گمرک و تعدادی از واردکنندگان دانه درشت به وجود آمده، اصلاً نگران نباشید میوه مورد نیاز کشور از خارج تامین می‌شود!

امضا: مدیر اداره جهاد کشاورزی فلان آباد



## در کشور ما کار زیاد است

ناهید رفیعی

در کشور ما شکر خدا کار زیاد است

تولید اگر کم شده، بازار زیاد است

هی غرنزن ای مرد جوان وضع تو عالی است  
در کشور همسایه گرفتار زیاد است!

گر چاره ندارد غم بی همسری تو  
اما عوضش دور تو دلدار زیاد است

اینقدر نخور غصه بی مسکنی‌ات را  
گر خوب بگردی به خدا غار زیاد است

هر چند گرفتی ز همه قرض وندادی  
دور و بر تو گر چه طلبکار زیاد است

اما تو نخور غم، بخدا مثل تو امروز  
بدسابقه و مرد بدهکار زیاد است

گر نیست کسی تا بزنی تکیه به قولش  
دقت بکنی نرده و دیوار زیاد است

دیچی بشو، با نام هنرمند صفا کن  
چون مشتری تنبک و گیتار زیاد است

بردار دوتا کیسه و پر کن ز علف‌ها  
دیوانه در خانه عطار زیاد است

وارد بکن از مرز رژ و ریمل چینی  
در خط یک مترو، خریدار زیاد است

این صنعت سازندگی پیچ و فروشش  
شغلی است که در مرکز آمار زیاد است

شغل است دگر، ثابت و کاذب که ندارد  
در کشور ما شکر خدا کار زیاد است



## واز پدیا

دانشنامه کاملاً واز

صفحه اصلی

ریدانهای کوی

مقاله تصادفی

گفتگو

همکاری

تغییرات اخیر

ویکتوریوس شویدا

راه‌ها

نمای با ویکیدیا

استخراج‌ریزی

ایجاد کتاب

دریافت به‌صورت PDF

نسخه قابل چاپ

در دیگر پروژه‌ها

ویکی‌انبار

ویکی‌گفتاورد

ویکی‌مسفر

انبارها

یونوها به این صفحه

تغییرات مرتبط

بارگذاری پرونده

صفحه‌های ویژه

یونو پایدار

اطلاعات صفحه

آیو ویکی‌داده

یادکرد یونو این مقاله

به زبانهای دیگر

العربیة

Azərbaycanca

Беларуская

Български

English

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

Հայերեն

## قاجاق

از ولزیدیا، دانشنامه کاملاً واز

**قاجاق** چیزی است که ورود آن به کشور توسط کولبران و در حجم کم آفت دارد و ممنوع است. به این دلیل که در علم اقتصاد به ورود و خروج مخفیانه کالا از مرزهای کشور قاجاق می‌گویند، مسئولین ترتیبی داده‌اند تا سالانه مقدار زیادی کالا با اطلاع تعداد محدودی از مأمورین گمرک وارد شود که شامل ورود مخفیانه نشود و قاجاق به حساب نیاید.

### رمینه و دلایل

سخت گیری‌های زیادی که برای مبارزه با قاجاق در مبادی ورودی و داخل بازارها صورت می‌گیرد، باعث می‌شود سالانه افراد ریسک طلب زیادی به سوی این کار جذب شوند. کارشناسان معتقدند اگر دولت کمی از این سخت گیری‌ها بکاهد قاجاق جذابیت خود را از دست خواهد داد!

### کالاهایی که قاجاق می‌شوند

در اغلب کشورهای جهان کالاهایی مثل، مواد مخدر، مشروبات الکلی، اسلحه، سوخت، فلزات گرانبها، خاویار محبوب‌ترین کالاهای برای قاجاقچی‌ها هستند. اما در ایران علاوه بر این اجناس، پوشاک، لوازم خانگی، خاک گریه، گلگیر دوجرخه، قفل و کلید، گوشی موبایل، جان آدمیزاد، و شیر مرغ هم قاجاق می‌شود!

### قانون مبارزه با قاجاق

دولت‌ها معمولاً قوانین سختی را علیه پدیده قاجاق کالا وضع می‌کنند، ولی خب فقط وضع می‌کنند!

### راهکارهای جلوگیری از قاجاق

دولت‌ها جدای از وضع قوانین، راه کارهای دیگری هم برای جلوگیری از قاجاق کالا دارند برای مثال در مقطعی از طرحی به نام شبنم برای جلوگیری از قاجاق رونمایی شد اما بعد چند سال اجرا با تغییر دولت دولت جدید به این نتیجه رسید که شبنم از عهده کار سخت و مردانه‌ای مثل مبارزه با قاجاق کالا بر نمی‌آید برای همین این طرح را لغو کرد تا طرح جنگیز را اجرا کند!



مسئولین در بازدید از کالاهای قاجاق طبق برخی قوانین رسمی، مسئولین موظف هستند به قاجاق کالا «مظارت» داشته باشند.



نمونه ای از کالای قاجاق این کالا هر سال و به صورت مداوم و راجح، به صورت قاجاق به کشور وارد می‌شود.



کامران یاری





## پول زور

یاسر پناهی فکور

فراوان گشته هر چیزی ز شیر مرغ تا انسان  
خر اصل از خود قبرس، شتر از کشور آلمان  
ز چین زیپ و لحاف و زین و حتی زیره کرمان  
مربای هلو، زیتون، ژله، نارنگی از یونان  
میان این فراوانی شده تولید یک فنجان

بده از بعد تولید تو تاوان، مالیاتش را

سفارش داده ای کیک تولد روز میلادت؟  
گرفتی جشن دامادی برای شاخ شمدادت؟  
نرفته سالگرد ازدواج و عقدت از یادت؟  
به او گفستی که توشیرین شدی من نیز فرهادت؟  
گرفتی سوری و دعوت نمودی جد و آبادت؟

بباید داد بعد از ختنه سوران، مالیاتش را

اگر دوز و کلک یادت نداده مهربان بابا  
ندادی پول کافی یا اقلا پارتی حتی  
نداری یک حسابدار جوان و خوشگل و زیبا  
اگر بسته ست شرعیات شارع دست و پایت را  
نکن غرغر، نکن دل دل، تقلا بیخودی منما

برو پرداخت کن شادان و خندان مالیاتش را

به هر گوشه ز مالم یک سر انگشت میبیم  
همه گویند از باغت گلی نشکفته می چینم  
شده داماد دولت دائما در حال تمکینم  
ز دستم رفت با شیب ملایم مالم و دینم  
ز بس هرکس ستانده، هر شبی در خواب میبینم

خداهم گیرد از من بعد غفران، مالیاتش را

پس از قرنی زدی همراه بانو بر دل جاده  
تمام شب پی یک فست فودی کوچک و ساده  
نگاهت چارچشمی بر منوها خیره افتاده  
به دنبال غذایی قدر رزقی که خدا داده  
به وقت رفتنت صورت حسابت گشته آماده

بده تا کوفت گردد جنس ارزان، مالیاتش را

نشستی بر پرایدی لاکچری بی بوق و بی دنده  
میان شیشه های پر ترک هم میزنی خنده  
هر از گاهی که می گردد بلای جان راننده  
حواله می دهی خیرات بر اموات سازنده  
شنیدم باز فرمانش شده میزان و چرخنده

بده جانم پس از تعمیر فرمان، مالیاتش را

زکات مال را دادی همان اول سرخرمن  
حسابش از قرار اینکه دهی یک من ز هر ده من  
حساب خمس هم باشد جدا جانا به جان من  
بود یک پنجم سودت، نزن چانه بود متقن  
اگر باقی نمانده از وجوهات سر سوزن

کنون باید پردازی پس از آن، مالیاتش را

اگر چه گشته ای بیکار و در دالان بن بستی  
زدی چوب حراجی بر همه دارایی و هستی  
عیالت رفته و مشغول پوشک بستنت هستی  
به هر ترفند از دست طلبکاران اگر جستی  
گرفتی از ننه جان با فلاکت مبلغی دستی

بده از پول دستی ننه جان، مالیاتش را

بررسی راهکارهای حقوق بگیر در دوره گذار از بی پولی

جدول توجیهی تاخیر در حقوق!

همانگونه که استحضار دارید، در جهان دو قاعده کلی وجود دارد که مو لای درزشان نمی رود. اولی قانون علیت است و دومی تاخیر در پرداخت حقوق! یعنی اگر شما کارمندی، کارگری، چیزی پیدا کردید که بدون چند روز (یا حالا هفته یا ماه!) حق الزحمه اش را دریافت کرده، بروید اول از همه یک آبی به سر و صورتتان بزنید از خواب بیدار شوید!

اما کسانی که دستشان توی کار است برای گذار از این قاعده مصیبت زار، راهکارهایی پیشنهاد داده اند که تقدیم حضور می شود:

| مدت تاخیر       | دلیل تاخیر                                                                      | راهکار حقوق بگیر برای گذار از تاخیر!                                 |
|-----------------|---------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------|
| ۱ تا ۳ روز      | تنظیم کردن لیست حقوق                                                            | لبخند زدن به همکاران و لذت بردن از انتظار                            |
| ۳ تا ۸ روز      | طی کردن روال اداری بین شصت و هشت قسمت مختلف سازمان!                             | محاسبه نحوه هزینه کرد حقوق پشت کاغذهای باطله                         |
| ۸ تا ۱۲ روز     | رئیس تشریف برده مسافرت. باید بیاید لیست را امضا کند                             | بهرین امضای رئیس روی کاغذ باطله!                                     |
| ۱۲ تا ۲۰ روز    | کارفرما قرار است ماه بعد قسط دوم قرارداد را واریز کند. صبر کنید تا آن موقع.     | شمردن ایام باقی مانده تا واریز یارانه                                |
| ۲۰ روز تا ۱ ماه | یک مناقصه حسابی از دست رییس پریده! حرف پول را نزنید عصبانی می شود!              | تحلیل فنی راهکارهای توجیه صاحب خانه!                                 |
| ۱ تا سه ماه     | شرکت چند چک پاس نکرده دارد. معوقات سه ماه پرداخت نمی شود. (صد رحمت به چاه ویل!) | فروش اشیای زاید خانه مانند یخچال و بخاری در نرم افزار دیوار!         |
| ۳ تا ۶ ماه      | مدیر به خاطر سفته آخرش افتاده زندان!                                            | تعبه محل مناسب برای چادر زدن خیابان!                                 |
| ۶ تا ۱۰ ماه     | شرکت در مرز ورشکستگی قرار دارد. بیکارتان کنیم یا صبر می کنید؟                   | خوابیدن زیر سرم، ابتلای به انواع بیماری های قلبی کشف شده و کشف نشده! |
| ۱۰ ماه تا ۱ سال | ندارد                                                                           | سفارش قبر و کفن و وصیت به بچه ها و نوه ها!                           |
| ۱ سال به بالا   | ندارد                                                                           | ندارد                                                                |





ریحانه سلطانی

موضوع انشا: در آینده میخواهید چکاره شوید؟!

## چگونه بامرانه گلچین پولدار شویم؟

اعظم محمدی

من هنوز شغل آینده‌ام را انتخاب نکردم. بابای ما می‌گوید تو هم مثل برادرت هیچ‌گلی نمیشوی. اما برادر من که اسمش ساسان است کار دارد و خیلی هم گل می‌باشد.

کار برادر ما خیلی کار شادی می‌باشد. وقتی او کار می‌کند به ما خیلی خوش می‌گذرد. ولی بابای ما می‌گوید که این کارها دلک بازی است. من شنیده‌ام دلک در سیرک می‌باشد ولی برادر ما در سیر نمی‌باشد او در اینستاگرام می‌باشد.

بعضی روزها من را هم برای کار کردن با خودش می‌برد. و به من می‌گوید: هر چه بیشتر خودت را تکان بدهی بهتر است.

خودش هم با دوستانش مدام خودشان را تکان می‌دهند.

یک بار مامان ما به بابای ما می‌گفت: مرد حسابی! بچه‌ام هنرمند می‌باشد و در آمدش از تو خیلی بیشتر است. بعد بابای ما به مامان ما گفت: من هم بلام چادر خانم جانم را سرکنم و ادا در بیاورم. این‌ها که کار نمی‌باشد.

بابای ما کارمند می‌باشد و هر وقت از سر کار می‌آید خسته است و از ما نباید جیک هم در بیاید. ولی برادرم همیشه خوشحال است و دارد جلوی دوربین با صدای مرانه گلچین و خانم شیرزاد حرف می‌زند. اسمش دابسمش می‌باشد.

یکبار یک عدد پلنگ به ساسان زنگ زد. من خیلی ترسیدم. ولی ساسان با خنده گفت: او شاخ اینستا می‌باشد و ترس ندارد.

ولی من میدانم که پلنگ شاخ ندارد.

خانم جانمان به ساسان گفته برای اینستاگرام نصب کند که بتواند، عکس بهرام رادان را لایک کند. ساسان چند بار از طناف، سلط و قلف گفتن و تخمه شکستن خانم جان موقع بازی رئال مادرید هم فیلم گرفت. و خیلی‌ها برای او قلب فرستادند و عجم عجیم نوشتند. من برای خانم جان غیرتی می‌باشم. ولی ساسان ما می‌گوید برای اینکه اسپایدر بیاید پول بدهد خوب می‌باشد. من نمیدانم اسپایدر من چرا به ساسان ما پول می‌دهد.



اندر احوالات بیکاری خواجه حافظ

## نقیضه‌ای بر شعر ناگران پرده...

امیر معظمی گودرزی

ای جوان خسته و غمبار شدی یعنی چه؟

اینکه از بنده طلبکار شدی یعنی چه؟

هر چه بوده ست نیاز تو مهیا کردم

ناامید از من و اغیار شدی یعنی چه؟

کار بسیار ولی نام پدر هست نیاز

بچه جانی و اشار شدی یعنی چه؟

من که نوبخت ترین دولت ایران هستم

این که بدبخت و گرفتار شدی یعنی چه؟

طبق آمار به هر کوجه و برزن کاریست

این همه کار... تو بیکار شدی؟ یعنی چه؟

شغل کاذب بکند جامعه را خوار و مریض

کشورم! باز تو بیمار شدی؟ یعنی چه؟

ای که با دیپلم ردی و سرو اسم پدر

جای ما وارد بازار شدی... یعنی چه؟

ای وزیری که دوصد شغل به گردن داری

مست از پول و شکم دار شدی یعنی چه؟

ای وزیری که ز آوار فراری بودی

بر سر مملکت آوار شدی یعنی چه؟

میکنم باز سوالی ز تو ای نسل جوان

علتش چیست تو بیکار شدی؟ یعنی چه؟



افشار جابری

ساعت ۰۶:۰۰

از خواب بلند می‌شود، زنگ تلفنش را قطع می‌کند. دوباره می‌خوابد.

ساعت ۱۱:۰۰

از خواب بلند می‌شود. تلگرام را چک می‌کند.

ساعت ۱۱:۴۵

از تخت خواب جدا می‌شود. تلفن همراهش را به شارژ می‌زند. می‌رود آبی به صورتش بزند.

ساعت ۱۲:۱۵

سر میز ناهار حاضر می‌شود. همزمان تلگرام را چک می‌کند. جبهه‌گیری‌های سیاسی جدید را برای بقیه می‌خواند.

ساعت ۱۳:۰۰

کار خاصی انجام نمی‌دهد.

ساعت ۱۳:۳۰

هنوز هم هیچ کار خاصی انجام نمی‌دهد، نمی‌داند ملت چجوری می‌توانند هیچ کار خاصی انجام ندهند؟

ساعت ۱۴:۰۰

خوشبختانه اخبار شبکه یک جور شد. داشت آبرویم به عنوان یک برنامه‌ی روزانه می‌رفت.



روزهای تعطیل خود را چگونه می‌گذرانند؟

## هیجوری!

ساعت ۱۶:۰۰

مدت‌هاست اخبار تمام شده ولی مرتیکه پا نمی‌شود برود دنبال کار و بارش، الان این تقصیر منه؟ همینجوری ولو شده است روی مبل.

ساعت ۱۷:۰۸

لباس می‌پوشد و برای خرید می‌رود بیرون. ولی با شناختی که من از حضرتش پیدا کردم قطعاً دست خالی برمی‌گردد، مردک اسقاطی.

ساعت ۱۹:۳۰

خبر مرگش برگشت.

ساعت ۲۰:۳۰

می‌خواد شام کوفت کنه. با اون خیکش رعایتم نمی‌کنه. سس سفید رو می‌زنه تنگ سس قرمز، لای نون می‌کشه بالا.

ساعت ۲۳:۰۰

فوتبال، خاک بر سر طرفدار بارسا هم هست. خداوکیلی نریم سخته کنیم همه با هم؟

ساعت ۰۰:۰۰

همینجوری عددش قشنگ بود گذاشتم، دلمون به این چیزا خوشه دیگه، تازه نیمه‌ی دوم می‌خواد شروع بشه.

ساعت ۰۱:۳۰

پررو پررو ساعت رو کوک می‌کنه واسه شیش. خواب آخرش باشه به حق پنج تن.



## ترجیحا با خانم روابط عمومی بالا



محمد امین میمندیان

+ سلام عليكم. مومنی هستم، برای آگهی استخدامتون اومدم.  
- سلام. ولی ما منشی با روابط عمومی بالا میخو استیما.  
+ بله خب من توی دانشگاه روابط عمومی خوندم!  
- به مدرک نیست که الان تو کما هم باشی، مدرک غیر حضوری بهت میدن. سابقه کار چی دارین؟  
+ بنده ۶ سال منشی یه شرکت مهندسی بودم. دیگه به علت جابجایی منزل، مجبور شدم ولش کنم.  
- بسیار خب. قابلیت های ویژه چی دارین؟  
+ رتبه برتر مسابقات تایپ ۱۰ انگشتی دارم و به چهار زبان انگلیسی، اسپانیایی، فرانسه و عربی مسلطم  
- هندی چی؟  
+ نه! چطور؟  
- هیچی یه فیلم هندی دارم گفتم آخر شب باهم تماشا کنیم. راستی شب تا چه ساعتی اضافه کار میمون؟  
+ شب؟! ولی ساعت کار شرکت که تا ۳ بعدظهره. من شوهرم بیشتر اجازه نمیده.  
- متاهلین مگه؟  
+ بله چطور مگه؟  
- هیچی همینجوری. شما بفرمایید ما با شما تماس میگیریم. خدافظ. بیرون رفتین بگین نفر بعدی بیاد.

+ سلام آقا برای استخدام اومدم.  
- شما که آقایی. ما خانم میخوایم.  
+ نوشته بودین ترجیحا خانم، نه که حتما خانم.  
- خب الان ترجیح خانمه. شما بفرمایید، ترجیحمون عوض شد تماس میگیریم باهاتون.  
+ سلام آقای رییس خوبین؟ من نازنینم برای منشی گری اومدم.  
- به به چقدر اسمتون بهتون میاد. بفرمایید بنشینید. شما چند سالتونه؟  
+ من ۲۷ سالمه و یه پلنگ فروردینی مغرورم.  
- اصن پلنگی از وجناتون پنجه میکشه. سابقه کار چی دارین؟  
+ تو یه آتلیه بودم.  
- به به عکاسین پس؟  
+ نه! من مدل بودم.  
- میگم قیافتون آشناست. خب اشکال نداره اینجا تجربه کسب می کنین. سابقه کار باید از یه جا شروع بشه خب. سرعت تایپتون چطوره؟  
+ باگوشی فینگلیش خیلی تند مینویسم.  
- همونم خوبه. کم کم یاد میگیری. الانم مرحله اول رو قبول شدی. مرحله دوم رو فردا عصر بیاین به این آدرس. الانم بیرون منتظر باشین تا من پیام بر سو نمون.

## چین و ماچین؛ واشتغال با اشتغال

سید مهدی طیار

جدمان مارکوپولو، اهل غرب بود. یک روز آمد چین زن گرفت. بعد بدجوری رفت؛ به طوری که برنگشت. این شد که به افسانه ها پیوست.  
مارکو، میراث ملموسی برای ما باقی نگذاشت؛ ولی تا دلتان بخواهد ناملموس و نامحسوس به جا گذاشت. او، جاده ابریشم را به ما آموخت؛ که اصولا جاده نیست، راه است. راهی برای کسب و کار. و نه راهی، که راهایی؛ چون به تعداد چینی ها، راه هست برای ابریشم. جاده ابریشم، به جایی ختم نمی شود؛ چون همه اش «شروع» است. او ته ندارد. از چین می جوشد و به اطراف امتداد می یابد؛ همان طور که لقمه به سوی شکم می خزد. شکمی که سیری ناپذیر است.  
برخی معتقدند مارکو نه تنها به چین نیامده، بلکه اصلا سفر نکرده؛ و ماجراهایش را رابین هود وار اقتباس نموده. همین منش او، میراث نامحسوسش برای ماست. مارکو، مارک شد؛ چون رابین هود درونش ماهر بود. او یاد داد وقتی یک مارک برند را کش می روی، تمام دانش فنی و تخصصی و کارخانه ها و حتی بازارش را به نام خودت سند زده ای. می توانی با چنین مارکی، چوب خشک را جای بازگر بفروشی یا اجاره بدهی.

اکنون این فن، در چین بومی شده. حالا کنفوسیوس درون ما می داند زباله طلای کثیف نیست، خیلی هم تمیز است؛ فقط افزودنی های مجاز کم دارد. ما فتوشاپ را از رسانه ها به کارخانه ها توسعه داده ایم.  
می دانیم کیمیاگری، «سرب را طلا کردن» نیست؛ «با سرب سیراب کردن» است. هنر این است که با اشتغال اشتغال بیا فرینی.



کامران یاری

این طوری است که با «تقریبا هیچ» می توان «تقریبا همه چیز» به دست آورد.  
اکنون از مانپرس «چه برای فروش آورده ای فرزند مارکو؟»؛ چون خواهیم گفت: الآن یا الآن؟!  
در حال حاضر، نوادگان مستقیم مارکو، در چین پراکنده اند و نوادگان غیرمستقیمش در ماچین پراکنده تر. ماچین را که می شناسید؟! ماچین، مابقی چین بزرگ است؛ شامل تایلند، تایوان، فیلیپین، برونئی، ویتنام، مغولستان، کامبوج، تیمور شرقی، اندونزی، لائوس، مالزی، برمه، سنگاپور، مالدیو، سریلانکا، نپال، بوتان، بنگلادش و فرزندان آینده ما چینی ها.

## بروکارکن

مهدی کبیری و سعدی!

برو کار می کن مگو چیست کار  
به جون تو گشتم ولی نیست کار

نگر تا که دهقان دانا چه گفت ...  
تو جات خوبه هی میزنی حرف مفت

که: (میراث خود را بداری دوست)  
قبول دارم این جمله خیلی نکوست

من آن را ندانستم اندر کجاست  
یه بار توی عمرت زدی حرف راست

چو شد مهر مه، کشتگه بر کنید  
چه مهری؟ چه کشتی؟ چه حرفا زنید

نمانید ناکنده جایی ز باغ  
تو با ما سخن میکنی یا کلاغ؟

پدر مرد و پوران به امید گنج  
دلیم از سخنها رفته است قنچ

به گاو آهن و بیل کنند زود  
در آن خمره هایی پر از کود بود







وقتی برای پیشرفت اقتصادی به شعر گفتن متوسل می‌شویم

## تفسیر الشعرا؛

سید یاسر مرتضوی

ملک الشعرای بهار :

در پیش دو دریای خروشان ، سپه پارت  
بیدار نمودند فرو خفته فتن را  
پرخاشگران ری و گرگان و خراسان  
سد گشت و دلیرانه نگه داشت وطن را  
خون در سر من جوش زند از شرف و فخر  
کردند ز تن سنگر و از سینه مجن را

ملک الشعرای بهار ، در یکی از قصیده‌هایش ضمن مذمت برخی خودشیرینی‌های عصر خود به بیان گوشه‌ای از تحولات آن زمان می‌پردازد .

وی که از بی عرضگی مسئولین منفعل آن زمان می‌نالید ، دهان به شکوه گشوده که ؛ های چرا برخی افراد با وجود داشتن پست و مقام و نفوذ لازم و امکان کسب دو موقعیت وکیل و وزیر ، جریزه انجام کاری را نداشته و حاضر نیستند که اوضاع زندگی خود را بهبود ببخشند و در بی‌بخاری فتنه‌گون و لاک خود فرو رفته‌اند . ملک گروهی از ذخایر و نخبگان آن زمان را که به امر پارتی و زد و بند و حل مشکل در امور مشغول هستند ، همچون الگو و ناجی معرفی کرده و باعث بیدار شدن جماعت خفته و بی‌بخار میدانند . وی همچنین افرادی را نیز معرفی می‌کند که به محض اطلاع از امر پارتی بازی ، طبل رسوایی را نابخردانه زده و در بوق و کرنا می‌کنند که انگار چه شده است . (در اینجا با توجه به عدم ایران‌گردی لازم شاعر ، تمام ایران را تهران ، شمال و شرق می‌پندارد) شاعر که کار تمام آن دست افراد خود شیرین از اقصی نقاط ایران را کنایه آمیز و تمسخر گونه به استهزا می‌کشد ، می‌گوید که آن پرخاشگران فکر کرده‌اند با ممانعت از انجام کار آن سپاه بزرگمرد ، وطن را همچون

آرش دلیرانه نگه داشته‌اند ، اما زنهار !

بهار در پایان حس واقعی خود را از رفتار برخی این تندروها شفاف بیان می‌کند و می‌گوید که خون من به جوش آمده است از این تظاهر به شرف که فخرگونه و ریاکارانه به قوه قضاییه می‌کشانند که انگار چه شده است و آن زیرک مردان ، دشمن هستند که این بی‌عرضگان سینه خود را سپر کرده‌اند . دریغ از آن‌که بدانند که دارند در مقابل پیشرفت ایران و ایرانی ایستادگی کرده و ذخایر و اعتبارات مملکت را زیر سوال می‌برند .

او در پایان با گلیله از پس رفت مملکت که علت آن را بی‌عرضگی برخی می‌داند ، آرزو می‌کند که آیندگان عبرت گرفته و مسیر بالندگی ایران عزیز را فراهم و از این روش استفاده کنند .

«واژه نامه»

در پیش : در بین /مقابل

دو دریای خروشان : استعاره از دو مقام چالش برانگیز وزارت و وکالت مملکت

سپه پارت : کنایه از گروهی زیرک که عمدتاً به پارتی بازی مشغولند

فرو خفته : متوجه نیستند

فتن : استعاره از بی عرضگی که همچون فتنه در بین

برخی رسوخ کرده است

پرخاشگران : کنایه از تندروها

سد : مانع (غیر از دیواره مقابل آب ، همچون لتیان است)

مجن : سپر

سفرنامه فرنگستان

## بانک شهنشاه

علیرضا تائبی پور

یوم شنبه بیست و یکم صفر المظفر سنه ۱۲۹۰  
چندی روزی است به فرنگستان رسیده‌ایم . وجود مسعود همایونی سینه درد و زکام شدیدی عارض شده و هیچ احوالشان خوب نیست . متوکلا علی‌الله از خانه بیرون شده صدر اعظم ، هاتان ماتانان و دفرنوشان منتظر بودند . جمعیت زیادی در راه و بیراه بود . اینها اسلام ندارند . زنها سر لخت و مردان کلاه بر سر . سوار بر کالسکه یخار شده رانندیم به سمت هتزندورف (hetzendorff) .

در میدان اصلی شهر امارت بزرگی بود . اعلاحضرت سوال فرمودند پاسخ دادند که این امارت بانک (Bank) است . مشتاق ورود شدند . دربی بزرگ داشت . از کار آن سوال فرمودند . پاسخ دادند در اینجا دارایی رعیت نگهداری و با شروطی به صورت قرض به امانت داده می‌شود . بسیار حظ بردند . دستور فرمودند و جی‌الله میرزا سیاهه‌ای بنویسید از برای ساخت بانک شهنشاهی .

یوم دوشنبه بیست و سوم صفر المظفر سنه ۱۲۹۰

از جانب رحمت شهنشاه رعیت می‌تواند تمنای قرض نکاح و یک کیسه سیب زمینی نماید . ضمناً امر نمودند تیمی از این قرض در هر نوبت به اندرونی شاهنشاه تادیه شود .

یوم سه شنبه بیست و چهارم صفر المظفر سنه ۱۲۹۰

از بهر ضمانت و ممانعت حیف و میل بیت المال مسلمین ، شروط گرفتن این قرض به داشتن چند ضامن الدوله ، سجد و بنجاق ملک رعیتی از دیاد می‌یابد . ضمناً رعیت باید قرض را مضاف بر ثلث کل آن ، همراه با دو کیسه سیب زمینی عودت دهد . ایضا دستور نمودند سه هزار تومان به برادر شهنشاه از برای امور مستشاران ممالک فرنگی داده شود .

یوم یکشنبه بیست و دوم صفر المظفر سنه ۱۲۹۰

از آن جا که حضرت باری تعالی جل شأنه سر رشته ترقی و سعادت ممالک ایران را بکف با کفایت شخص همایون سپرده و ایشان را حافظ حقوق قاطبه اهالی و رعایای صدیق خود قرار داده ، لهذا در این موقع اراده همایون ایشان به ساخت بانک شهنشاهی قرار گرفت . عوام رعیت فی الفور تمام عایدی خود را در آن قرار دهند . دستور گردیده در وهله نخست هزار تومان قرض عادلانه از بهر تبرک ملوکانه به شخص شهنشاه ، از برای مخارج سفر فرنگستان داده شود .

یوم چهارشنبه بیست و پنجم صفر المظفر سنه ۱۲۹۰

با عنایت به خوشامد رعیت صدیق از ساخت بانک شهنشاه فی الفور صد هزار تومان از بهر تبرک ملوکانه به شخص شهنشاه برای مخارج سفر فرنگستان داده شود .  
والسلام .

ابوالفضل سلیمانی





## همه چی کاذب

امین شفیعی

یک جوان بود، عاقل کاذب  
با گذر از مراحل کاذب،  
خواست برکوه مشکلات خودش  
بزند چند تونل کاذب  
گرچه صد شغل شاملش می شد  
شاملش بود شامل کاذب  
آرزوها و مشکلات او را  
بست با سیم بکسل کاذب  
دست آخر جوان بی چاره  
رفت سوی مشاغل کاذب  
رفت در مترو تا که بفروشد  
رژ لب، لاک و ریمیل کاذب  
یا که در کوچه کوچه با وانت  
بخرد هی وسایل کاذب  
یا که دلال ارز و سکه شود  
با دو سه تا معامله، کاذب  
بشود پول دار و ویلایی،  
بخرد در سواحل کاذب  
یا کمر بسته در عروسی ها  
بشود صاف و مایل کاذب  
بشود یک ادا در آور خوب  
بشود هادی عامل کاذب،  
یا علی دایی و علی پروین

یا علی فرد و عادل کاذب  
بشکنند ارزش غذایی را  
بفروشد فلافل کاذب  
فر کند موی تا مگر بشود  
یک هنرمند خوشکل کاذب  
بشود مولوی قلابی  
یا که سعدی و بیدل کاذب  
بزند توی شعر خود فریاد  
توی هر جشن و محفل کاذب  
هی کند انتقاد از دولت  
بانمک یا که فلفل کاذب؛  
چه کسی پای چرخ صنعت را  
بسته با چوب آتل کاذب،  
یا: چرا بین رای ها گم شد  
آن همه رای باطل کاذب  
و یقینا که این معادله هم  
می دهد باز حاصل کاذب  
سپس از ترس همنشین بودن  
با دو سه تا اراذل کاذب  
آخر شعر خود می افزاید  
روی یک خط حایل کاذب؛  
مشکلاتی که من بیان کردم  
همه اش بود مشکل کاذب

## حال کار کردن ندارم

محمدرضا شکیبایی زارع

کمی هوش و حواسم ده خدایا  
رموز اختلاسم ده خدایا  
به دشت پول پاسم ده خدایا  
دو گونی اسکناسم ده خدایا  
که حال کار کردن ندارم

دلیم دائم پی یار است دیگر  
غمش بر سینه آوار است دیگر  
همین غمخواریم کار است دیگر  
پدر چون پول دار است دیگر  
خیال کار کردن ندارم

دمی در میهمانیها به لرزش  
دمی با دوستان دنبال ورزش  
دمی هم در پی شادی و گردش  
زمان از دست من در رفته چون کش  
مجال کار کردن ندارم



دلیم چون درب و داغان است اینجا  
ششم با خاک یکسان است اینجا  
به سینه آه سوزان است اینجا  
و قلبم هم پریشان است اینجا  
طحال کار کردن ندارم

بهانه نیست این ابیات بالا  
به عنوان مثال اصلا همین جا  
تمام چیزها که شد مهیا  
کباب و جنس خوبم هست اما  
ذغال کار کردن ندارم



بابی گمشده از قابوس نامه

## باب الحواشی فی المعاش

رسول شاکرین

و چنان می نمایند در باب حواشی و کنار می گیرند از این  
خصلت که گویا خصلتی است ناپسند و مرتد، و توای فرزند،  
بدان که انسان هر چه پر حاشیه تر، بهتر و اگر نان زیاد  
بخواستی در این مشاغل بجوی که فوتبال و هنر اعظم آن  
است و هر چه در این بحور غرقه گشته، از استسراغ خویش  
پشیمان نگشته و در خبر است از ابوالهول فوتبالیست بلخی  
که: فی فوتبال الحواشی الكثير، المال الكثير و سودا الكثير .  
و آگاه بباش که در فوتبال هر چه تمارز بیشتر، دیده ها بیشتر و  
حواشیات بیشتر و اگر در توان داری، گاهی در حضور مردمانت  
در نی قلیان بدم تا عادل مر تو را در نود مطرح بکرده و برای  
حواشی بسازد و از گنجشک اش می منقول است که اطلب  
بالحواشی، تا بیفتی فی الحوض النقاشی و حوض نقاشی  
همان پول و مایه است.

و اگر فوتبالیستی نگشتی، بطلب تا مرادت همی هنر باشد که  
صدر آن باز گریست. دماغ به زیر تیغ بسیار و گونه بکار که  
شبیه مرادنا آنجلینا جولی شوی تا مریدانت در انوار قدوسیات  
غرقه بگردند و بازاری همی داغ شود.

و در هنر هر چه فن پیجت بیش، دوستانت بیشتر که حواشی  
در هنر از جانب دوستان است و چنان ماهی ای بود فی البحر  
که شکار باید گردد، چرا که دست زیاد است و خود هنرمند  
پندار بسیار و گر نجبی، اخبارت کار نشده و آرتیست نخواهی  
شد .

و بدان ای فرزند که اگر دیگر تو فوتبالیست یا هنرمندی  
نشدی، به جان همین وشم های پاپرم، از همین ارث هم  
محرومت می کنم، و اگر درگیر حواشی نشوی، عاق قابوست  
میکنم تا قابوسنامه ها در وصفش بنگارند.

دیگر خواهیم می آید گیلا نشاه، باشد که حواشی نگار خوبی  
شوی ...



## نیازمندیها

سعید باقری

شرکت حقوقی "خریداران شر" در نظر دارد تعدادی

**قلچماق و بز بنهادر**

با شرایط زیر استخدام نماید:

- ظاهر نامرتب و ترسناک

- داشتن سوء پیشینه حداقل دو سال حبس

- تسلط کامل بر ادبیات اُلمینی

اشرار عزیز، رزومه خلاف های خود را به رابط های شرکت، مستقر

در پارک های سر کوچه ها تحویل دهند.

به تعداد زیادی کاردرک

جهت جدا کردن بازنشسته ها از مشاغل شان

**نیازمندیم.**

جمعی از جوانان بیکار جویای شغل!

**"یک شبه پولدار شوید"**

در کوتاه ترین زمان ممکن پیکان خسته خود را به یک

مازراتی فول آپشن تبدیل کنید. آلونک کوچک خود را با لوکس ترین

ویلای فول امکانات تعویض کنید.

تنها با عضویت در شرکت ما و فروش پکیج های دستمال کاغذی.

شرکت "رویاپردازان پافنده"









دفترچه راهنمای استخدام کارمندان

باید  
بفرمند

رئیس  
کی  
است!

فاطمه سادات آراده

نتایج تحقیقات مختلف نشان می‌دهد که ساعت کاری مفید ادارات ما به مقدار قابل ملاحظه‌ای کشنده است. بر همین اساس لازم است در جذب کارمندان دقت بیشتری به عمل آید و مدیران با کارمندان خاطی برخورد نمایند. به همین دلیل خود را موظف دانستیم، با تهیه مطالبی در قالب دفترچه، مدیران را با انواع کارمند آشنا نماییم تا در انتخاب آنان با آگاهی دوباره اشتباه کنند.

الف: کارمند خود مهم‌پندار  
این دسته از کارمندان که غالباً دارای مدرک فوق‌لیسانس و بالاتر از آن هستند، هیچ‌وقت نسبت به کار خود احساس خوشایندی ندارند و با زاویه‌ی زیر پلکی و از پایین به بالا نگاه می‌کنند، زیرا خود را شایسته پست‌های بالاتر می‌دانند و همیشه با بی‌علاقگی کارها را دنبال می‌کنند. با دیدن همین نگاه بی‌درنگ آن‌ها را عزل کنید تا بفهمند رئیس کیست.

ب: کارمند همیشه تعطیل  
این دسته از کارمندان حقوق را حق النفس خود می‌دانند. بعضی از آن‌ها فکر می‌کنند همین‌که زنده هستند و نفس می‌کشند، خودش خوش خدمتی بزرگی برای جامعه ایران و تمام بشریت است. اغلب روزهای سال در محل کار حاضر نیستند و شما فقط اسمی از آن‌ها را در اداره خود می‌بینید. این افراد غالباً به یک رشته دی‌ان‌ای محکم متصل شده‌اند.

پ: کارمند کار  
این افراد از مهارت بسیار بالایی در امر پیچاندن مسائل برخوردارند. غذای مورد علاقه‌ی آن‌ها نیز اسپاگتی است. این کارمندان یک مسئله ساده را با هزار راه حل پیچیده برای شما توضیح می‌دهند که فکر کنید کار سختی است و برای حل آن نیاز به چند متخصص دارید. سپس ایشان متخصصین بسیاری را سمت دفتر شما روانه کرده و به خاطر این خوش خدمتی از شما تقاضای تشویق دارد.

ج: کارمند آهنی  
کارمندانی که مانند آدم‌آهنی منتظر شنیدن دستورات شما هستند و از خود هیچ اراده و اختیاری ندارند. در ابتدا شاید از داشتن چنین کارمندان حرف‌شنو و بله قربان‌گو مسرور و مشعوف باشید اما، بعد از مدتی متوجه خواهید شد که تمام کارها را خودتان انجام داده‌اید و ایشان تنها یک بله قربان، شما را میهمان کرده‌اند. محققان علت این رفتار را خشک بودن عضلات آهنی آن‌ها می‌دانند و پیشنهاد می‌شود آن‌ها را ذوب کرده و گلدان‌های فلزی بسازید و فضای اداره را زیبا کنید.

د: کارمند زحمت‌کش  
این‌گونه از کارمندان که از گونه‌های نادر هستند، کارمندانی هستند که بی‌هیچ چشم‌داشتی به وظیفه خود به‌درستی عمل کرده و آن‌قدر عاشق کارشان هستند که هیچ‌گاه نسبت به کوتاهی‌های شما معترض نمی‌شوند. می‌آزار کارمندی که زحمت‌کش است / که آه دارد و آهش آدم‌کش است. این کارمندان سوژه‌های جذاب دوربین‌های خبری هستند و خبرنگاران برای پیدا کردنشان تشنه‌اند. اگر از این کارمندان داشتید حتماً رسانه‌ای کنید و کلی اداره و شرکت‌تان را معروف کنید.

فرازهایی از وضعیت کار بانوان

دریک برنامه تلویزیونی

ایستادگی  
واقع‌بینی؟

سمیه قربانی

با یک برنامه کاملاً زنانه در خدمت شما هستیم. برنامه امروز شامل این بخش‌ها خواهد بود که امیدوارم با ما همراهی بفرمایید: گفتگوی تلفنی با شما خانم‌های عزیز در مورد کار، آموزش تعویض تایر تریلی توسط سوزان نازنین، پرورش کرم خاکی آفریقایی توسط بتی عزیزم، بخش جذاب آشپزی، پخت پاستا با سس آلفاچینو توسط آقای میشل در خارج از استودیو، گفتگوی تلفنی هم خواهیم داشت از سلسله بحث‌های باقی‌مونده در زمینه دفاع از حقوق پایمال شده زنان در خشکی با حضور کارشناس عزیزمون دیانا.

خب بریم سراغ بخش اول برنامه، گفتگوی تلفنی با شما خانم‌های عزیز در مورد کار  
< تلفن اول

-سلام خانوم! من رشته ژئومورفولوژی کفپوش دانشگاهی خوندم، شوهرم تاجر پول و اسکناسه، یه مدتی هست دچار بحران پرسنالیته شدم. احساس می‌کنم آگه نرم سرکار مثل بقیه common people هستم.

مجری: نظر شوهرتون در این مورد چیه عزیزم؟  
-شوهرم؟ او! اصلاً یادم نبود یعنی امضاش لازمه؟  
مجری: نه عزیزم خودتو اذیت نکن مهم نیست. کاری هم پیدا کردی؟

-ازم دعوت کردن با رعایت روابط عمومی بالا، وایستم کنار ماشین‌ها ازم عکس بگیرن.  
مجری: حتماً موفق میشی گلم، به ضرب المثلی هست میگه: بر و رو بارگرانی ست به هرکس ندهند، پر طاووس گران است به هرکس ندهند. امیدوارم هیچ وقت روابط عمومیت دچار خزان نشه عزیزم!  
-ممنون خانومی.

< تلفن بعدی  
-سلام

مجری: چرا نفس نفس می‌زنی عزیزم؟  
-راستش رو بخواین یه خواستگار برام پیدا شده که از بخت کپک زده من، از اون مفت خورهای روزگاره، نمیدونم کدوم مغز سوسک تیلیت کرده‌ای، تو محلمون گفته من شاغلم! الان خواستگار، رو پاشنه

درمون چنبره زده، پیام داده الا وبلا باید با من ازدواج کنی! متوجه هستین که چرا من باید زود شاغل بشم خانوم؟

مجری: خودتو کنترل کن عزیزم، تحصیلات چیه؟  
-مدیریت گیاهان دریایی خوندم.

مجری: راستش رو بخوای الان یه فرصت شغلی خوب برات سراغ دارم ولی گیاهی نیست جانوریه! مراقبت از نوزادان اورنگوتان‌های سوماترای که ماماناشون اختلال اعصاب دارن. علاقه داری گلم؟ خوبه برات مادری رو هم بصورت فشرده تجربه میکنی. خوبه از هیچی بهتره، طرف عین اختاپوس داره هر روز به یه رنگی در میاد.  
مجری: به پای هم، غرق بشین عزیزم.

< تلفن بعدی لطفا  
-سلام خانوم من دکترای ژئوفیزیک تکنولوژی هسته‌ای کریتیکال بنیادی دارم در حال حاضر بیکارم. شهره دوستم میگه دکترای به این بلندی گرفتی بشینی تو خونه کیک زرد درست کنی برا شوهرت؟ ازم خواسته برم تو مغازه عطر فروشی، قسمت تست عطر برای مشتری.

مجری: عزیزم مطمئن باش دوستت با این کار خواسته بری براش مفت کار کنی. جیز جیگر بزمن بعضیا، حتماً رو تبلیغ کارتشم می‌زنه عطر دلخواهتان را روی میچ دست دکترای ژئوفیزیک تکنولوژی هسته‌ای کریتیکال بنیادی تست کنید. گولش رو نخور یه کار بهتر برات سراغ دارم.  
-چی؟

مجری: پیام بازگانی قسمت تبلیغ پودر کیک یه نفر می‌خوایم البته با روابط عمومی بالا. ببین آگه داری بیا پی وی عزیزم!  
-اینم خاک بر سر یه که!

مجری: همینیه که هست نمی‌خوای بشین کیک زرد خودتو درست کن.

مجری: بانوان عزیز حرفاتون رو شنیدیم، ادامه گفتگو بگونه برا برنامه‌های بعد به استودیوی بغل میریم و با آموزش سوزی، عوض کردن تایر تریلی.





ریحانه سلطانی

پیچ مشاوره کاریابی و استخدام دکتر کاشف

## فوق دکترای کار!

شاهرخ پایرامی

< سارینا ۲۹ سال و ۱۱ ماهه از تهران: با سلام خدمت آقای دکتر کاشف، من مدرک لیسانس سووم رو هم گرفتم، آلان دانشجوی ارشدم، آقای دکتر، تورو خدا کمک کنید بتونم یه کار پیدا کنم.

• عزیزم با پشت کاری که من در شما می بینم قطعاً تنها شغلی که میتونی توش به موفقیت های بیشتری برسی همین دانشجو بودن! در انجام شغل، خودت رو محدود به درآمد نکن! سعی کن همین شغلی که داری محکم بچسبی! ببینم شما از دانشجوها می نبودی؟

< ارشیا پرشیا باز: آقای دکتر ما نسل در نسل راننده بودیم، یعنی خدا بیامرز آقاجون پدر بزرگمونم پایه یک کالسکه چاهار اسب داشت، من البته وسعم نرسید، الان پیک موتوری پیتزا فروشی ام، ولی چون از اون خانواده هاشیم که خیلی به تحصیلات اهمیت میدیم، یه لیسانس ریاضی محض خوندیم. حس میکنم پیک موتوری در شانم نیست، راهنمایی لطفاً.

• بله دوست عزیز کاملاً حق با شماست، من توصیه می کنم محل شغلتون رو عوض کنید و تو پیک موتوری بخش مرسولات بنیاد ملی نخبگان مشغول بشید!

< دانیال مقاله پور: آقای دکتر من شغلم نوشتن پایان نامه و مقاله ISI برای دانشجو هست، توی زیر زمین متروک کار می کنیم، آیا این طرز برخورد با نخبه ها درسته؟

• قطعاً درست نیست! به هر حال شما هم داری زحمت می کنی پیشنهاد من اینه که، همه شما عزیزان در محل مناسبی ساماندهی بشید و ... همتون جمع کنن یه جا اعدام کنن که همه راحت شن، این چه بلاییه شما سر مملکت آوردن آخه، نه ولم کن ببینم اینا از جون ما چی میخوان!

< سارینا ۲۹ سال و ۱۱ ماهه از تهران: دکتووووورر

• بعله ببخشید حواسم نبود، آخه اعصاب برای ادم نمیدارن اینا.

< قدرت ب. از بالا: سلام آقای دکتر، من آدم خیری هستم که یک سری وام بانکی راه اندازی کسب و کار گرفتم، هنوز تبدیل به بدهی بانکی نشده! قصد دارم اون رو در کارهای خیر خواهانه دیگه ای مصرف کنم لطفاً راهنمایی بفرمایین؟

• خواهش میکنم قربان! شما چرا با این حالتون تشریف آوردین اینجا، چون من که قبلی نداره، سارینا ۲۹ سال و ۱۱ ماهه از تهران فدا تون بشه، با من راحت باش منو دکترک. صدا بزن! من تو پی وی خدمت می رسم!



## آگهی بازر بازرگانی

محمد حسین علیان

بشتابید بشتابید! بار جدید رسید

رم ۳۲ گیک به قیمت رم ۲ گیک، مداد رنگی ۲۴ رنگه با خط کش اضافه به قیمت یک دانه مداد گلی، شلوار لی به قیمت پیژامه مامان دوز، چاقو ضامن دار با ضمانت، ژیلت ژله ای، بوگیر دستشویی با سنسور بویاب، پاوربانک off خورده، لوازم التحریر دارا و سارا خارجی بدون سانسور، سجاده و مهر مشهد چینی و انواع و اقسام پوشاک، مواد بهداشتی و غیر بهداشتی، لوازم کامپیوتری، خرده ریزه واز اونا.

همه زیر قیمت زیر زمین بازار. فقط کافست یک بار امتحان کنید. وای وای وای!

با تشکر قاچاقچی شهر. گواهی نامه اطمینان نداریم. ولی هم گواهی داریم، هم نامه و هم اطمینان آماده همکاری با با کلیه فروشندگان، مصرف کنندگان، دست فروشهای مترو، پیرزنهای مشتری جورکن، برنامه های بی اسپانسر تلوزیون و اینترنتی. ما شما را با انور ابها متصل میکنیم. بدون گمرک، بدون ضرر، بدون درد و خونریزی.

همه رنج هایی که یک کار آفرین باید کشیده باشد!

## کار نیافرینی!

فروغ زال

هفت ساله بودم که یک راز خانوادگی را برایم فاش کردند. صد سال قبل از هفت سالگیام، جد مرحومم که با زردچوبه و تخم مرغ همه دردها را مرهم می گذاشت و به املتی معروف بود، به دلش مانده بود دکتر صدایش کنند. وقتی که قرار بود هر کسی یک نام خانوادگی انتخاب کند، انتقامش را از روزگار بی مروت گرفت و فامیلی مبارکمان را دکتر گذاشت. اما این همه آن راز نبود. راز بزرگتر «دکتر» صدا زدن من در خانواده بود! در واقع این دکتر آن دکتر نبود. آن دکتر فامیلی ام بود و این دکتر، آرزوهای درگور گل شده اجدادم.

از همان درس بابا آب داد من را به رگبار کلاس تست بستند تا تمت کتابهای پیش دانشگاهی. یک روز که با خاک باغچه مان یک کوزه ساخته بودم، مادرم گفت: کدام دکتر ذلیل مرده قلیان کشیده که تو قلیان درست می کنی؟! معلمم هم گفت: بگذار گوشه اتاقت و مدرکت را درونش بگذار. فقط یک نفر استعداد من را تشویق کرد که آن هم پدرم بود و به همین مناسبت من را در کلاس تست زنی آقای سفالی زاده ثبت نام کرد.

سر جلسه کنکور، هر تست را باید با تکنیک های من در آوردی همه اساتید تست زنی ام می زد، اما تنها تکنیکی که به دردم خورد، قرابت معنایی بود آن هم نه سر جلسه کنکور، بلکه وقت انتخاب رشته!

من چند هزار نفر تا آرزوهای اجدادم فاصله داشتیم و برای اینکه دل هیچکس نشکند رشته گیاه پزشکی را انتخاب کردم. سختی اش هم همان اول بود. باید در جواب اینکه چه رشته ای قبول شدی، به گونه ای گیاه پزشکی را تو دماغی تلفظ می کردم که «ایناه پزشکی قبول شدم» شنیده می شد. موفق هم شدم.

چهار سال را در دانشگاه گیاه پزشکی خواندم و سه سال از هفت سالی که باید پزشکی می خواندم را با خرجی پدرم که مثلاً برای دانشگاهم پرداخت می شد، در آزمون های استخدامی شرکت کردم. آزمون هایی که اگر هر ماه در یکی دوتایش شرکت نمی کردم کهپیر می زدم.

مدتی بود که در هیچ آزمونی شرکت نکرده بودم و کس نمی خرید پشت من، جز ناخن انگشت من. اتفاقی افتاد که مسیر زندگی ام را تغییر داد.

یکی از دوستانم که پرورش زنبور داشت و همیشه



سید محمد جواد طاهری

دستش تا آرنج در کارهای خیر بود، گفت با حقوق کارمندی که فقط پنج روز از ماه را می توانی دکتر باشی. یک طرح بنویس و وامش را بگیر و تا آخر عمر با سودش صفا کن. حرف درست و پُر حسابی بود. باید یک طرح کار آفرینی ارائه می دادم و وام می گرفتم. طرح من تولید کوزه های سفالی پرورش دهنده باکتری های آزمایشگاهی بود که هم درسش را خوانده بودم و هم استعدادش را داشتم. به اندازه شش آزمون استخدامی خرج کردم تا بررسی طرحم کمی زودتر انجام شود و جواب «نه این طرح مناسب نیست» را زودتر بگیرم. طرح من به دلیل نداشتن سرمایه اولیه جهت پرداخت مالیات و عوارض و بیمه و سد معبر راهروهای اداره مربوطه رد شد و به یک کار هزار آفرین برخورد کرد که بتواند دهان همه مشکلات بالا را ببندد و آن ها را راضی کند.

اما اکنون من با فروش سوالات استخدامی «اداره ی ساخت کوزه های سفالی باکتری ساز»، چند برابر زیر میزی های پزشکی درآمد دارم و دکتر هم صدایم می زنند.



## عصمت پر ادایی

مهدی پیرهادی

عصمت خانم را دو ماه است که می شناسم. پنج تا خانه بالاتر از ما زندگی می کند. دست به هر کالایی که بزند، متوجه اصل یا تقلبی بودنش می شود. از آن قدیم با خودش عهد کرده بوده که وارد کننده شود اما خواستگار شب کنکورش که الان شوهرش است، باعث شده تا قولش را زیر پا بگذارد. به راحتی می تواند فروش یک کمپانی را به صفر برساند یا بالعکس، کاری کند که شعبه هایش از کوکاکولا هم بیشتر شوند. نمی دانم از کجا جنس می آورد ولی همه محل مشتری او شده اند.

اینها را از حرفهایی که مادرم درباره عصمت خانم میزند فهمیده ام. کلی مرید دارد و جوری شده که برای خانم های محل از چشم او نیفتادن مهم تر از آن است که از چشم همسرانشان بیفتند! خودم یکبار در کوچه با او برخورد داشتم ام، صدای خش دار و مردانه، با آن لبخند پت و پهن، هر کسی را مجبور به فرمانبرداری از او می کند.

مادرم می گفت که در جلسه روزانه ای که عصمت خانم برای کنترل محل راه انداخته، از او خواسته که کار پدر را تبلیغ کند اما وقتی فهمیده که پدرم کارگاه تولید کفش دارد ناراحت شده و گفته که تا وقتی برندهایی مثل -پرادا- کفش تولید می کنند، شغل پدرم با ارفاق همان خاله بازی است. بعد از آن جلسه هم دیگر کمتر مادرم را تحویل گرفته است. یادم است آن روز کلی از حجم اینترنتم را برای اینکه پرادا را بفهمم، هدر دادم و عکسهایی از این برند را به سفارش مادر ذخیره کردم. عکسها را برای نشان دادن به پدرم می خواست. پدرم خیلی شانس آورد چون در تولیداتشان خانم های رنگارنگ، حضور پررنگی داشتند و دو سه عکس بیشتر دست مادر را نگرفت!

آن شب، شب عجیبی بود. مادرم که تا شب قبلش اگر کسی از کفش در خانه حرف میزد، بخشش در کارش نبود و اعدامش می کرد، صحبتهایش را با کفش شروع کرد و از برندهای تولید کننده آن گفت: «پرادا صاحب مرده چه کفشهایی میزنه ها» این را که گفت، شور و شعف را دیدم. آن هم در چهره پدرم. چهره ای که هیچ چیز از آن فهمیدنی نبود. پدر کمی مکث کرد و گفت: «آره خانم اونا ۱۰۰ ساله که کفش تولید میکنند و بیشتر آدمای معروف از اونا کفش میخرن» مادرم با نگاهی پر از امید و التماس گفت: «منم یه جفت پرادا میخوام» قضیه عصمت خانم را به پدر گفتم. وقتی پدر ماجرا را فهمید، چهره اش ریست فکتوری شد و شروع به دفاع از تولیدات و زحمت کارگرانش کرد. اما مادرم که گویی جاشدن در دل عصمت خانم و پز دادن به زن عمو و زن دایی و... برایش از همه چیز مهم تر بود، فقط یکروز برای تهیه پرادا به پدر مهلت داد. آن شب غذا نخوردیم، یعنی غذایی نداشتیم که بخوریم! دوتایی آنقدر از عصمت خانم عیب و ایراد بیرون کشیدیم و ریختیم وسط که سیر شدیم.

شب بعد پدر کفش آورده بود. کفش پاشنه بلندی که تمام مادر بزرگهای دنیا با چشم غیر مسلح هم لوگوی پرادا را روی آن به راحتی می دیدند. مادر برای اطمینان بیشتر نشان روی کفشها را با عکسی که ذخیره کرده بود مقایسه کرد. همان بود، پرادا. داشتیم شاخ در می آوردیم. شب قبل و



سید محمد جواد طاهری

این روزها مادرم خیلی کم از خانه بیرون می رود و با کسی حرف نمی زند. پدرم در ایتالیا و برای گرفتن نمایندگی پرادا تلاش می کند. من هم با تعدادی از مردهای محل، کارهای ضد عصمت خانمی را شروع کرده ایم.

طرح و اجرا: فروغ زال

### فرم تقاضای استخدام

| عنوان شغل مورد درخواست: |  |             |                                                                                                                                                                          |
|-------------------------|--|-------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| حاجی سلام رهاذیده اهت   |  |             |                                                                                                                                                                          |
| نام و نام خانوادگی:     |  | وضعیت تاهل: | محل الصاق عکس<br>نظر به شایستگی و لیاقت و تفصیلاتش<br>سرافراز تمام کارمندان و تنگ<br>اقدامات لازم جهت تغییر در<br>دکوراسیون فضای مدرسه<br>مطابق با سلیقه ایشان انجام شود |
| نام پدر:                |  | وضعیت خدمت: |                                                                                                                                                                          |
| کد ملی:                 |  | شماره تلفن: |                                                                                                                                                                          |
| Email:                  |  |             |                                                                                                                                                                          |

### فرم تقاضای استخدام

| عنوان شغل مورد درخواست:                                                                              |  |              |                                                            |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------|--|--------------|------------------------------------------------------------|
| کارشناس مدیریت ساخت و باخت از دانشگاه یو بوها / (سند آن به ضمیمه ارسال می شود)                       |  |              |                                                            |
| کارشناس ارشد نظارت و زیر سبیلی از دانشگاه تاپارتا / (سند آن به ضمیمه ارسال می شود)                   |  |              |                                                            |
| پی اچ دی نظارت بر کیفیت و کنترل چرت اداری از دانشگاه زیرتا / (سند آن به ضمیمه ارسال می شود)          |  |              |                                                            |
| فارغ التحصیل ازدها کشی از دانشگاه کیم چون جون / (سند آن به ضمیمه ارسال می شود) رتبه ی برتر آزمون های |  |              |                                                            |
| نام و نام خانوادگی:                                                                                  |  | تی تی تاقل و | وضعیت تاهل: آبی بی تی تاقل. (سند آن به ضمیمه ارسال می شود) |
| نام پدر:                                                                                             |  | تی تی تاقل و | وضعیت خدمت:                                                |
| کد ملی:                                                                                              |  | تی تی تاقل و | شماره تلفن:                                                |
| Email:                                                                                               |  |              |                                                            |

و رایتینگ و لیتینگ آزمون آبلتس / نفر اول آزمون آبلتس و جز ده نفر اول برگزیده شده در اسپیکینگ دارنده ی دارنده ی جایزه دنی / (سند آن به ضمیمه ارسال می شود) دارنده ی جایزه دنی هینن در فیزیک ریاضی / دارنده ی جایزه رابرت میلیکان / دارنده ی جایزه عبدالسلام / (سند آن به ضمیمه ارسال می شود) دارنده ی جایزه کاولی / دارنده ی جایزه کرافورد دارنده مدال فرانکلین / (سند آن به ضمیمه ارسال می شود)





■ منتظر تون هستیم

دوره می ماهانه

شب طنز  
انقلاب اسلام



نقد و شعر طنز - استندآپ کمدی - کلیپ طنز - ترانه طنز - خاطره گوئی